

از قاهره به کابل

محمد صادق المجددی

شناسنامهء كتاب :

از قاهره به كابل

به قلم : محمد صادق المجددى (نخستين سفير افغانستان در مصر)

به كوشش : فضل الرحمن فاضل

طرح روي جلد : محمد زم زم

تايب و صفحه آراني: صبغت الله سنديار

چاپ نخست : ۸ ثور ۱۳۹۶ هـ . ش (۲۸ اپريل ۲۰۱۷ م)

به مناسبت هشتاد و هفتمين سالگرد كشايش سفارت افغانستان در قاهره

۱۳۰۹ هـ . ش - ۱۳۹۶ هـ . ش (۱۹۳۰-۲۰۱۷ م)

ناشر : بخش فرهنگي سفارت جمهوري اسلامي افغانستان - قاهره

سلسلهء نشراتي : كتاب نود و پنجم (۹۵)

amb.afghanistan@yahoo.com



به نام خدا

به جمای مفرمه

اشاره :

معاهدهء مودت و دوستی که میان افغانستان و مصر به تاریخ دهم جوزای ۱۳۰۷ هجری خورشیدی برابر با ۳۰ ماه می ۱۹۲۸ م در قاهره میان سردار علی احمد خان والی کابل و واصف بطرس غالی باشا وزیر امور خارجهء مصر به امضا رسیده، در مادهء دوم آن معاهده آمده است : «هر یک از طرفین بر طبق مبادی قانون بین المللی در تأسیس علاقات سیاسی دو حکومت موافقت نموده، چنین اتفاق کردند که نمایندگان و مستخدمین سیاسی هریک از طرفین در مملکت دیگری مطابق مقررات عمومی و اصول قانونی بین المللی بر اساس تبادل و توافق عمل نمایند.» در همین روز و بعد از امضا، علی احمد خان والی کابل و رئیس هیأت افغانی با در نظر داشت اهمیت مادهء دوم این معاهده که زمینه را برای گشایش نمایندگی سیاسی در هر دو کشور مساعد می ساخت و عزم جزم حکومت شاه امان الله خان را مبنی بر اعزام سفیر به قاهره نشان

می داد ، نامه ای عنوانی واصف بطرس عالی باشا وزیر خارجهء مصر ، به شرح زیر تسلیم داشت :

« عالیجناب وزیر امور خارجه !

با نظر داشت معاهدهء دوستی میان افغانستان و مصر که از جانب جناب شما و من به امضا رسید ، افتخار دارم که توجه شما را به اصل دوم آن معاهده مبذول نمایم .

در مادهء دوم آمده است که ، هر یک از طرفین بر طبق مبادی قانون بین المللی در تأسیس علاقات سیاسی دو حکومت موافقت نموده ، چنین اتفاق کردند که نمایندگان و مستخدمین سیاسی هریک از طرفین در مملکت دیگری مطابق مقررات عمومی و اصول قانونی بین المللی بر اساس تبادل و توافق عمل نمایند .

با وجود وضاحت اصول و مبانی مندرج در معاهده ، حکومت افغانستان ، می خواهد توضیح نماید که در صورت ایجاد نمایندگی سیاسی متقابل ، امتیازات نمایندگان و دیپلمات های یاد شده ، قرار ذیل باشد :

أ- بر افراشتن بیرق کشور در مقر نمایندگی و در محل اقامت وزیر مختار و نصب آرم یا نشان دولت بر دروازهء ورودی نمایندگی .

ب- حق آزادی های شخصی به کارکنان نمایندگی و خانواده های شان که در ذیل یاد می شوند .

- وزیر مختار .

- مستشار نمایندگی .

- آتسه نظامی.
- سکرتر اول.
- آتسه تجارتي.
- سکرتر دوم.
- سکرتر سوم یا مسؤل آرشیف.
- ترجمان.

ج- پنداشتن مقرر نمايندگي به عنوان بخشي از خاک کشور فرستنده یا متبوع، طوري که هرگز نبايد مقرر نمايندگي به عنوان پناهگاه کساني قرار گيرد که قانون داخلی کشور ميزبان را پايمال می کنند .

د- حق نمايندگي در برقرار کردن تماس با کشور متبوعش، با استفاده از پُست، بیسیم یا تيلفون، برابر است که از حروف معمولی استفاده می شود یا از علامت های شفري و محرم بودن تماس های دپلوماتیک.

ه- احترام به محموله های رسمی دپلومات ها هنگام ادای مأموریت

شان.

با اغتنام از فرصت، احترامات فايقه خویش را تقدیم می دارد .

قاهره ۱۰ ذی الحجة سال ۱۳۴۶ هـ ق (۳۰ می ۱۹۲۸ میلادی)

علی احمد والی ولایت کابل - تاج افغان»

این نامه مورد تأیید وزیر خارجه مصر و مقامات این کشور قرار می گیرد و طوری که معمول است بایست برای اجرایی شدن همچو معاهدات، اسناد مصدقه آن نیز میان دو طرف، تبادل گردد، از همین

رو، طی پروتوکولی به تاریخ ۱۸ قوس ۱۳۰۷ هجری خورشیدی برابر با ۱۱ دسامبر ۱۹۲۸ م در حالی که میرزا محمد خان یفتلی معین وزارت امور خارجه افغانستان از طرف اعلیحضرت شاه امان الله و آقای حسن نشأت پاشا نماینده فوق العاده و وزیر مختار مصر در آلمان (جرمنی) از طرف شاه فؤاد پادشاه مصر، صلاحیت داده شدند تا به تبادل اسناد مصدقه معاهده یادشده بپردازند که چنین شد و به تاریخ ۱۸ قوس ۱۳۰۷ هجری خورشیدی، این اسناد در کابل در مقر وزارت امور خارجه افغانستان تبادل گردید.

عجله و علاقمندی در انعقاد و امضای این معاهده، از آنجا نیز بر می‌آید که شاه امان الله خان در آخرین هفته سال ۱۹۲۷ م به مصر سفر رسمی داشت و این معاهده بعد از سپری شدن کمتر از پنج ماه از آن سفر مهم و تاریخی که هنوز امان الله خان از سفر شش ماهه اروپایی خویش به کشور برگشته است^۱، یک تن از اعضای رسمی و مهم هیأتی که شاه امان الله خان را همراهی کرده بود، به قاهره اعزام گردید تا آن معاهده دوستی و مودت را امضا و زمینه برای گشایش نمایندگی سیاسی میسر گردد و به همین خاطر بعد از شش ماه و ۱۱ روز، زمینه تبادل اسناد مصدقه معاهده «مودت» فراهم می‌گردد، اما رویدادهای بعدی باعث می‌شود که نمایندگی های سیاسی افغانستان و

^۱ شاه امان الله خان در ۹ جون ۱۹۲۸ از طریق اسلام قلعه به کشور عودت کرد.

مصر در زمان شاه امان الله خان افتتاح نگردد؛ زیرا یک ماه و چند روز بعد از تبادل اسناد مصدقه این معاهده مهم به تاریخ ۲۴ جدی ۱۳۰۷ هجری خورشیدی (۱۴ جنوری ۱۹۲۹ م) حکومت شاه امان الله خان سقوط می کند و در رویدادهای بعدی، یا حکومت نه ماهه امیر حبیب الله خان کلکانی، مفاد این معاهده، فراموش می شود.

گشایش سفارت در قاهره :

در زمان سلطنت محمد نادرشاه، به خاطر معرفی نظام جدید افغانستان، اهمیت گشایش نمایندگی سیاسی در مصر برای خاندان حاکم و به ویژه از دید شخص خبیری چون محمد نادرشاه که مدت ها به حیث سفیر افغانستان در فرانسه، ایفای وظیفه نموده است، پوشیده نبود. او اهمیت گشایش نمایندگی های سیاسی افغانستان در کشورهای خارجی و تاثیرگذار را می دانست. از همین رو حضرت محمد صادق المجددی شخصیت مشهور روحانی و بزرگ و سجاد نشین طریقه نقشبندیه افغانستان را به حیث وزیر مختار افغانستان به قاهره اعزام کرد.

شادروان محمد هاشم المجددی پسر حضرت محمد صادق المجددی در مقدمه ای که بر «خاطرات سیاسی» پدر بزرگوارش محمد صادق المجددی نگاشته، تصریح می دارد که: « حضرت محمد صادق المجددی با فامیل و برادر زاده خود ثناء معصوم جان، دو ماه بعد از حکومت نادر خان، از راه هند برتانوی به طرف مصر حرکت کردند.»

از آن جایی که سپهسالار محمد نادر خان، در ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ م (۲۳ میزان ۱۳۰۸ هجری خورشیدی) به سلطنت رسیده است، بناء استوار بر نوشتهء محمد هاشم المجددی، بایست نمایندگی سیاسی افغانستان در ماه های نخست سال ۱۹۳۰ م در قاهره تأسیس شده باشد.

باز هم به گفتهء مرحوم استاد محمد هاشم المجددی، حضرت صاحب محمد صادق المجددی، ماه رمضان را در سرهند سپری کرده و بعد از عید رمضان رهسپار بمبئی و از آنجا توسط کشتی رهسپار مصر گردید و کشتی حاملش در پورت سعید لنگر انداخت.

بایست یادآور شوم که رمضان المبارک سال ۱۳۴۸ هجری قمری مصادف بود با فبروری ۱۹۳۰ م و عید رمضان هم روز یکشنبه ۲ مارچ ۱۹۳۰ م برابر با ۱۱ حوت ۱۳۰۸ هجری خورشیدی.

کتاب های صدور پاسپورت، وارده و صادره و دفترچه شفرهای ارسال سفارت، همه تاریخ ۱۳۰۹ هجری خورشیدی را نشان می دهد که وجود این اسناد، آغاز رسمی فعالیت های نمایندگی سیاسی افغانستان در قاهره را در ماه های نخست سال ۱۹۳۰ م و آغاز سال ۱۳۰۹ هجری خورشیدی، تقویت می کند.

نخستین نامهء سفری که از وزارت مختاری افغانستان در مصر به وزارت خارجهء افغانستان به کابل، ارسال شده است، روز پنجشنبه ۱۴

جوزای ۱۳۰۹ هجری خورشیدی (برابر با ۷ محرم الحرام ۱۳۴۹ هجری قمری و ۵ جون ۱۹۳۰ م) است، که در آن چنین آمده است: « شاه مصر به دردی پای گرفتار و با وفدی که از لندن آمده، ملاقات نکرده، اعتماد نامه به همین وجه (واسطه) تقدیم نشد.»
 در سفر دومی که به تاریخ ۳۱ جوزای ۱۳۰۹ به وزارت خارجه به کابل ارسال شده، در آن آمده است: « مصطفی نحاس رئیس الوزراء استعفا و اسماعیل صدقی، عوضش مقرر شد.»^۱

زندگینامه مختصر:

حضرت محمد صادق المجددی پسر غلام قیوم مجددی، نوه غلام صدیق مشهور به « آغای گل»، روز دوشنبه دهم جمادی الثانیة سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۲۶ عقرب ۱۲۷۵ هجری خورشیدی برابر با ۱۶ نوامبر ۱۸۹۶ م) در شور بازار کابل تولد شده و علوم دینی و کتاب های ادبی را نزد بزرگان خانواده به خصوص برادران ارشدش شمس المشایخ فضل محمد مجددی (شاه آقا) و نور المشایخ فضل عمر مجددی (شیر آغا) و قاضی عبد الرحمن یغمانی و مولانا عبد القادر کسب کرده است.

^۱ با مراجعه به تاریخچه و شرح حال نخست وزیران مصر، در می یابیم که کابینهء نحاس پاشا روز پنجشنبه ۱۹ جون تغییر یافته و در همان روز، اسماعیل صدقی پاشا به امر ملک فؤاد، مأمور تشکیل کابینهء جدید شده است. بناء طبیعی است که با در نظر داشت رخصتی روز جمعه و شنبه؛ حضرت صاحب محمد صادق المجددی روز یکشنبه ۳۱ جوزا، این موضوع را به کابل اطلاع دهد.

در همان سال وفات پدر؛ یعنی در ۱۳۲۹ هجری قمری با آمنه بنت قاضی سعد الدین بارکزی از دواج کرده است.

او در نبرد استقلال همراه با غازیان دیگر در حالی که جوان بیست و پنج ساله بود، سهم گرفته و بعدها در سقوط شاه امان الله خان نیز نقش ایفا کرده است.

در دوران سلطنت امیر حبیب الله کلکانی، از خانواده های محمد نادر خان و برادرانش و سران محمد زایی ها حمایت کرده و خانقاه او پناهگاه و جای امنی برای همچواشخاص پنداشته می شده است.

محمد صادق المجددی بعد از پیروزی محمد نادر خان، در حالی که سی و چند سال عمر دارد، از طرف محمد نادرشاه به حیث وزیر مختار افغانستان در قاهره توظیف می گردد.

نقش او در معرفی افغانستان به جهان عرب :

محمد صادق المجددی در آن دوران، برای معرفی افغانستان بعد از سید جمال الدین افغانی، مؤثرترین شخصیت در مصر به مثابه کشور تاثیر گذار در جهان اسلام و آفریقا و جهان عرب به شمار می رود.

اوراقی که در آرشیف سفارت افغانستان در قاهره، وجود دارد، گستردگی فعالیت های سیاسی و ارتباطات موصوف را با رهبران جهان عرب به نمایش می گذارد. او نه تنها در مصر به حیث نماینده افغانستان شناخته می شد، بلکه با ملک عبد العزیز مؤسس عربستان سعودی نوین، فرزندان ملک عبد العزیز به ویژه با ملک فیصل که در آن دوران وزیر

امور خارجه عربستان سعودی بود ، روابط بسیار نزدیک داشت و نامه های شاه فیصل عنوانی او از صمیمیت ویژه ، میان ایشان حکایت دارد .
 محمدصادق المجددی افزون با خاندان آل سعود با همه زعمای شیخ نشین های کشور های خلیج ، روابط نزدیک و صمیمی ایجاد نموده بود ، به دیدن ایشان می رفت و با ایشان مکاتبه دایمی داشت .

المجددی و فلسطین :

محمد صادق المجددی از داعیه داران راستین برای احقاق حقوق فلسطینی ها شناخته می شود و روابط نزدیک و صمیمی با سید محمد امین الحسینی مفتی بزرگ فلسطین داشت که ده ها نامه ای که موصوف عنوانی محمد صادق المجددی فرستاده است ، فعلا در دسترس قرار دارد و حتی باری زمینه سفر مفتی بزرگ فلسطین را به افغانستان نیز مساعد ساخته بود و جناب مجددی هم اکثر ، ماه مبارک رمضان هر سال را در مسجد اقصی به اعتکاف می نشست .

در مورد توجه محمد صادق مجددی به قضیه فلسطین مثال های زیادی وجود دارد و از جمله ، باری و دقیقتر در ماه می ۱۹۴۸ م که قضیه فلسطین از جمله حادثترین قضا یا در جهان اسلام به شمار می رفت ، وجه تخصیص بزرگداشت از سالگرد استرداد استقلال افغانستان را به کمیته فلسطین در قاهره می پردازد تا در راه مبارزه ملت فلسطین به مصرف برسد و موضوع را طی نامه رسمی به تاریخ ۲۶ می ۱۹۴۸ م به ملک عبد الله پادشاه اردن که در آن دوران دارای لقب

فرمانده عمومی ارتش های عربی (القائد العام للجیوش العربیة) بود ،
اطلاع می دهد .

المجددی و یاسر عرفات :

رویداد جالبی که اینجانب حین مطالعه اوراق پراکنده و غیر
منظم آرشیف سفارت افغانستان در قاهره آن را کشف کردم، برای نسل
ما ، قابل توجه و دقت است ، به این شرح : حینی که جناب حضرت
محمد صادق المجددی وزیر مختار افغانستان در مصر، اطلاع حاصل
می کند آقای عبد الرؤوف عرفات حسینی در ۱۹۴۸ م به مثابه مهاجر
فلسطینی در وزارت داخله مصر تحت بازداشت قرار گرفته است ، با
شناختی که از موصوف دارد، وزیر مختار افغانستان ، نامه رسمی به
وزارت داخله مصر نگاشته از حسن سلوک عبد الرؤوف الحسینی تصدیق
می کند و در نامه اش می افزاید که عبد الرؤوف عرفات از ۲۵ سال به این
طرف در قاهره زندگی می کند و فرزندان او همه در مصر تولد شده اند و
در اینجا درس می خوانند و در حقیقت به گونه ای از او ضمانت می کند تا
به خاطر فلسطینی ها و کمک به یک خانواده فلسطینی، مومی إلیه از
مصر اخراج نگردد. این نامه که در ۱۸ دسمبر ۱۹۴۸ م از سفارت
افغانستان در قاهره عنوانی وزارت داخله مصر صادر گردیده، در آن
چنین آمده است :

« فقد حجز السيد عبد الرؤوف عرفات الحسینی بالقسم لعدم حیازته
موافقة من الداخلية بالاقامة فی مصر مع العلم انه یقیم بها منذ ۲۵ سنة

تقریبا و آنجاله مولودون بمصر ویدرسون فی مدارسها. وهو معروف لدى الهيئة العربية العليا لفلسطين ولدى حكومة فلسطين. فأرجو أن تتكرموا بالأمر على الغاء حجزه بالقسم تحت الضمان الى أن تبتوا في أمر المستندات التي تثبت إقامته بمصر منذ ٢٥ سنة تقریبا.

وأنا أعلم أنه رجل طيب لاخوف منه وأن إبعاده عن أسرته و هو فی هذا السن من العمر يلحق بهم جميعا أضرارا كبيرة فی الوقت الذي تبذل فیها الدول العربية كل الجهد لإنقاذ فلسطين من الأضرار.»

بناء جالب است بدانیم که این شخص یعنی عبدالرءوف عرفات حسینی پدر ابو عمار یاسر عرفات (١٩٢٩ - ٢٠٠٤م)، رهبر مبارز و مجاهد معروف فلسطين است که حین نگارش نامهء رسمی سفارت افغانستان ، یاسر عرفات ١٩ سال عمر داشت و مشغول تحصیل در پوهنتون قاهره بود و یقینا اگر پا در میانی حضرت محمد صادق المجددی نمی بود، حتما عبدالرءوف حسینی از مصر اخراج می گردید، و لاجرم در مبارزهء آیندهء فلسطینی ها خللی ایجاد می شد و جوانی به نام «ابو عمار یاسر عرفات» بی سرنوشت می گردید و حتما عرفات اخراج شده از مصر و آواره ، آن عرفاتی نبود که در پوهنتون قاهره تحصیلات خود را به پایان رساند و با پیروزی قیام افسران آزاد، با ایشان، روابط ایجاد کرد و بعدها با همفکرانش "ابو ایاد" و "ابو جهاد" سازمان آزادی بخش فلسطين را بنیاد نهاد.

به این ترتیب حضرت محمد صادق المجددی به باور من ، نقش غیر مستقیمی در تداوم قیام ملت مبارز فلسطین و زعامت یاسر عرفات دارد .

المجددی از دیدگاه برخی دعوتگران :

۱- مستشار ابو مصطفی عبد الله العقیل یک تن از مبارزان و دانشمندان کویتی که در دهه پنجاه میلادی از کویت جهت تحصیل به قاهره آمده، در قاهره با شادروان هارون مجددی پسر ارشد محمد صادق المجددی آشنا شده است . او در خاطراتش می نگارد:

«کانت دار السفير المجددي والد الأخ هارون ملتقى العلماء والقادة ورجال الفكر وزعماء حركات التحرير للبلاد الإسلامية أمثال الأمير عبدالکریم الخطابی من المغرب، وإدريس السنوسي من ليبيا، والفضيل الورتلاني من الجزائر، كما كان شيخ الأزهر محمد مصطفى المراغي صديقاً حميماً لوالده، وكانت هيئة كبار العلماء في ذلك الوقت هي التي تنتخب شيخ الأزهر ولا يُعيّنه حاكم مصر،»

اقامتگاه سفیر افغانستان محمد صادق مجددی پدر هارون مجددی ، محل تجمع دانشمندان و رهبران و اندیشمندان و رهبران نهضت های آزادی بخش سرزمین های اسلامی بود، مثل امیر عبد الکریم خطابی از مراکش ، شاه ادريس سنوسي از ليبيا، فضيل ورتلانی از الجزایر . همچنان محمد مصطفی مراغی شیخ ازهر دوست صمیمی محمد

صادق مجددی بود. در آن دوران هیأت علمای بزرگ، شیخ ازهر را انتخاب می نمودند و زمامدار مصر در تعیین شیخ ازهر نقشی نداشت.

۲- دانشمند بزرگوار شبه قاره هند مولانا ابو الحسن علی الحسنی الندوی در کتاب ارزشمندش «مذکرات سائح فی الشرق العربی» (یادداشت های گردشگری از خاور عربی) راجع به محمد صادق المجددی می نویسد:

«وفي يوم ۱۱/۶/۱۳۷۰هـ ۱۹۵۱/۳/۱۹م خرجنا لزيارة سعادة الشيخ محمد صادق المجددي سفير أفغانستان بمصر وجلسنا معه مجلساً طويلاً، وصلينا خلفه المغرب وتعرفنا إلى نجلية هارون وأخيه وسررنا بهذه الزيارة، فسعادته لا يمثل الحكومة الأفغانية فحسب، بل يمثل ذلك البيت العظيم الذي له منة على كل مسلم في الهند، وتربطنا به روابط دينية وصلات روحية قديمة. وقد شرفنا فيما بعد بزيارته لنا في محلنا المتواضع وجلس معنا ووعدنا بالتشريف مرة أخرى، فأكبرنا منه هذا التواضع والإكرام، ولا غرو فإنه سليل مجدّنا العظيم الشيخ أحمد الفاروقي.

وحين زرنا القدس يوم ۲۶ رمضان سنة ۱۳۷۰هـ وصلينا العشاء والتراويح في المسجد الأقصى سمعنا بأن الشيخ المجددي معتكف في بعض حجرات المسجد - فقد كان من عادته ذلك كل عام في القدس - فدخلنا عليه وسلمنا ورجعنا إلى محلنا، وفي يوم ۲۷ رمضان دعانا سعادته إلى العشاء وطلب منا الإقامة معه، فاعتبرنا هذا من تيسير الله سبحانه وتعالى، وأقمنا معه في راحة وسعة.

وفي يوم ۳۰ رمضان رأينا الهلال وتعشنا مع السيد المجددي، وجاء كثيرون من وجهاء المدينة وكبار الموظفين يسلمون عليه ويهنئونه، وانتهزت الفرصة فألقيت كلمة بمناسبة العيد»

«به تاريخ ۱۱ جمادى الثانية سال ۱۳۷۰ هجرى قمرى برابر با ۱۹ مارچ ۱۹۵۱م { ۲۸ حوت ۱۳۲۹ هـ ش } جهت دیدار جناب شیخ محمد صادق مجددى سفير افغانستان در مصر بیرون شدیم و با او نشست طولانى داشتیم و نماز شام را نیز به امامت او ادا کردیم و با دو پسرش هارون و برادرش آشنایی حاصل شد و از این دیدار نهایت خرسند گردیدیم؛ زیرا جناب مجددى نه تنها از افغانستان نمایندگی می کند، بلکه این خانواده بزرگ بر هر مسلمان هندی حق دارد و ما را با ایشان رابطه های دینی و روابط روحی کهن، پیوند می دهد. موصوف به محل فقیرانه ما نیز تشریف آورد و با ایشان نشستی داشتیم و وعده سپرد تا بار دیگر نیز به دیدن ما بیاید. ما این تواضع و اکرام او را به چشم بزرگی دیدیم و همچو روشی از جناب ایشان جای شگفتی ندارد؛ زیرا او از نسل مجدد بزرگ ما شیخ احمد فاروقی { سرهندی } است.

وقتی به تاریخ ۲۶ رمضان ۱۳۷۰ هجرى قمرى ، مسجد اقصی را زیارت کردیم و نماز خفتن آنجا رسیدیم و نماز تراویح را در مسجد اقصی گزاردیم ، شنیدیم که شیخ مجددى در یکی از حجره های مسجد اقصی اعتکاف نشسته است .- او عادت داشت هر سال در مسجد اقصی در ماه

مبارک رمضان اعتکاف می‌نشست-، به زیارتش رفتیم و عرض ادب نمودیم و سپس به محل اقامت خویش برگشتیم.

به تاریخ ۲۷ رمضان جناب مجددی ما را به نان شب دعوت کرد و از ما خواست تا شب‌ها را با وی سپری کنیم. ما این دعوت را آسانی از جانب خدا دانسته { وبقیه ایام را } با آرامش و فراخدستی با وی به سر بردیم.

در روز ۳۰ رمضان، هلال شوال، دیده شد و ما با آقای مجددی نان شب را صرف کردیم و بسا از بزرگان شهر بیت المقدس و مأموران عالیرتبه آن دیار به دیدن او آمده، عرض ادب و احترام می‌کردند و حلول عید را برایش تبریک می‌گفتند و من هم فرصت را غنیمت شمرده، در مورد عید سخنرانی کردم.»

۳- در بالا یادآور شدیم که محمدصادق المجددی با خانواده آل سعود نیز آشنایی ژرف و با ملک عبد العزیز و فرزندانش روابط دوستانه داشت و ایشان نیز او را به حیث مبارز و دانشمند و شخصیت تأثیر گذار در جهان اسلام، می‌شناختند. از همین رو، وقتی که "رابطه عالم اسلامی" در دوران پادشاهی ملک سعود پسر ملک عبد العزیز در ۹۶۳ م در مکه مکرمه تاسیس گردید، در جمله ۲۱ تن از مؤسسان آن، محمد صادق المجددی نیز با وجودی که وظیفه رسمی نداشت و شاید هم به خاطر صراحت لهجه و "نهی از منکر" مورد خشم بود و حد اقل مورد پسند مقامات تصمیم گیرنده افغانستان آن وقت قرار نداشت، با وجود آن به حیث عضو مؤسس آن نهاد مهم جهان اسلام تعیین گردید.

اعضای رابطهء عالم اسلامی یا مجلس مؤسسان از ذوات آتی تشکیل شده بود:

- ۱- شیخ محمد بن ابراهیم آل الشیخ مفتی بزرگ عربستان سعودی
- ۲- الحاج أحمد بن بللو نخست وزیر نایجیریای شمالی
- ۳- شیخ ابراهیم ایناس شیخ الإسلام کشور سنگال،
- ۴- مولانا أبو الأعلى مودودی از پاکستان (مؤسس جماعت اسلامی) ،
- ۵- مولانا سید أبو الحسن علی الحسنی الندوی رئیس ندوة العلماء هند
- ۶- الحاج سید آمین الحسینی مفتی بزرگ فلسطین ،
- ۷- شیخ حسین محمد مخلوف ،مفتی سابق مصر ،
- ۸- قاضی عبد الرحمن ایرانی نایب رئیس قضای شرعی یمن ،
- ۹- شیخ محمد مکی الکتانی رئیس رابطهء علمای شام ،
- ۱۰- شیخ محمد بشیر ابراهیمی شخصیت مبارز و رئیس جمعیه العلماء الجزائر،
- ۱۱- شیخ محمد صادق المجددی سفیر سابق افغانستان در مصر و عربستان سعودی،
- ۱۲- استاد علال فاسی وزیر شؤون اسلامی کشور المغرب .
- ۱۳- استاد محمد فال بن البنانی از جملهء علمای جید و مشهور موریتانیا،
- ۱۴-دکتور سعید رمضان دبیر کل کنفرانس اسلامی قدس شریف،
- ۱۵- ابراهیم سقاف رئیس مجلس اسلامی سنگاپور .
- ۱۶- شیخ محمد محمود الصواف دانشمند و مبارز مشهور عراقی
- ۱۷- الحاج أحمد الونتو رئیس جمعیت اسلامی فلیپین،
- ۱۸- الحاج السید محمد حنیفه محمد از شخصیت های متنفذ در کولومبوی سیلان (سریلانکای امروزی)
- ۱۹- استاد عبد الله القلیلی مفتی مشهور کشور شاهی اردن

هاشمی، ۲۰- استاد کامل الشریف سفیر اردن در جمهوری فدرالی نیجیریا و ۲۱- شیخ أحمد البشیر الطیب از علمای سودان. شخصیت های یاد شده، بزرگمردان عالم جهان اسلام و مبارزان و دعوتگران دوران خویش به شمار می رفتند و بودن شیخ محمد صادق المجددی در میان آن ۲۱ تن، اهمیت موصوف را در میان علمای بزرگ جهان اسلام، آفتابی می کند.

وداع با سفارت :

با تعیین شدن عبدالهادی داوی به حیث سفیر افغانستان در مصر و قبل از اینکه موصوف به قاهره تشریف بیاورد، محمد صادق المجددی در ۲۴ اپریل ۱۹۵۲ م به وزارت خارجه مصر اطلاع می دهد که قصد دارد از وظیفه سفارت افغانستان کنار رفته و در عوض محمد هارون مجددی به حیث شارژدافیر موقت از امور سفارت سرپرستی می کند تا سفیر جدید اعتمادنامه اش را تقدیم نماید.

وزیر خارجه مصر عبد الخالق حسونه (۱۸۹۸ - ۱۹۹۲ م) در نامه ای از گذشته پرنشاط و فعال وی یادآور شده، به خاطر نقش مثبتی که وی در گسترش روابط میان مصر و افغانستان ایفا کرده است، سپاسگزاری می کند.

محمد صادق المجددی بعد از پایان یافتن وظیفه اش، مدتی در مصر اقامت می کند و سپس رهسپار مدینه منوره شده و ۲۲ سال آخر عمر را در آن دیار مبارک در جوار آرامگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم

سپری می‌کند از همین رو، برخی مریدانش او را « حضرت صاحب حرمین شریفین» لقب داده بودند و سرانجام رو ز یکشنبه ۸ رمضان المبارک ۱۳۹۶ هجری قمری (۱۱ سنبله ۱۳۵۵ هجری خورشیدی برابر با ۲ سپتمبر ۱۹۷۶م) در مدینه منوره وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. *إنا لله وإنا إليه راجعون*.
آثار:

از باقیات صالحات و یادگارهای مهم حضرت محمد صادق المجددی برای نسل‌های بعدی، تدوین خاطرات سیاسی اوست که جلد اول آن در ۱۹۶ صفحه در امریکا به چاپ رسیده است. از مقدمه‌ای که آقای فضل غنی مجددی بر کتاب پدر کلانش نوشته، بر می‌آید که آن مرحوم خاطرات خویش را در ۱۴۰۰ صفحه تدوین نموده و امید است به زودی بخش‌های بعدی آن نیز به چاپ برسد.

بخش اول این خاطرات سیاسی را که من مطالعه کردم، معلومات مفید و سودمندی به خصوص در مورد جهاد استقلال و محاذهای جهاد با استعمار انگریزی دارد و در آن به نقش دعوت‌گرانه شمس المشایخ و نور المشایخ نیز اشارت رفته است.

در خاطرات سیاسی محمد صادق المجددی از آمدن پیر شامی یا نقیب صاحب به افغانستان چنین تذکر رفته است:

« این جناب {نقیب صاحب} از اولادهای حضرت شیخ عبد القادر الجیلانی قدس سره می‌باشد و عمری است که بنا بر مجادله خانگی

اوشان و دو برادر شان یکی سید عبد السلام و دیگری سید ابراهیم از بغداد به هندوستان مسافرت کرده و سید حسن صاحب به افغانستان هجرت نمودند. اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهید، مقدم اوشان را تبریک گفته و برای مصارف شان از طرف حکومت معاش معین کرده و قرار خواهش خود شان در نزدیک شهر جلال آباد برای شان اراضی مزروعه و باغ های پر میوه بخشیده و برای رهایش شان یک قلعهء متین البناء عمارت نمودند. جناب شان به حیث پیر صاحب و شیخ طریقهء قادریه به اسم نقیب صاحب شهرت پیدا کرده و به تعلیم طریقهء قادریه مشغول شدند.^۱ افغان ها یک اخلاص فوق العاده، نسبت به حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره دارند. از آن سبب اهالی جلال آباد به حضور نقیب صاحب ارادت و یک عده از اوشان تعلیم طریقه را نمودند . چون نقیب صاحب در بغداد تربیت شده اند، قرار عادت وطن اصلی خود ریش مبارک خود را می تراشیدند و هم برای ادای صلوات خمسه به مسجد حاضر نمی شدند. این اوضاع شان را علمای جلال آباد و مشایخ آن ولا پسند نکرده و شروع انتقاد را نمودند . علاوه بعضی از مریده های جاهل

^۱ شرح حال نقیب صاحب تحت عنوان « شرح حال سید حسن قادری » در جمله رویدادهای ماه ربیع الأول ۱۳۲۰ هجری قمری در کتاب « سراج التواریخ » اثر علامه فیض محمد کاتب نیز درج گردیده است. برای شرح بیشتر مراجعه شود به : سراج التواریخ ، جلد چهارم - بخش دوم ، وقایع سال های ۱۳۱۹-۱۳۲۲ هجری قمری { صفحات ۲۴۶-۲۴۷

شان مصدر بعضی حرکات ناشایسته گردیدند که برای علماء و مشایخ اسباب اعتراض بیشتر به دست آمده و گذاره شباروزی نقیب صاحب در جلال آباد متعسر و متعذر گردید . لذا به حضور امیر حبیب الله خان شهید از دست علماء و مشایخ آنجا شکایت نوشته و هم این فقره را تحریر کردند : " من به طور یک مهاجر از مملکت عراق و هند فرار کرده و در مملکت اسلامیة افغانستان اختیار هجرت را نموده ام ، زیرا می شنیدم افغان ها نسبت به حضرت شیخ عبد القادر الجیلانی قدس سره اخلاص دارند و البته اوقات عمر من در مملکت افغانیه به راحت خواهد بود. اینک علما و مشایخ اعتراضات زیادی بر من می نمایند اگر حکومت از این ها جلوگیری نمی کند، اجازه بدهد که من به هندوستان مراجعت کنم. "

این شکایت نامه نقیب صاحب بر اعلیحضرت موصوف زیاد مؤثر افتاد و شہامت افغانیت اوشان را محرک گردید و نخواستند یک نفر از خاندان حضرت غوث الاعظم که به افغانستان هجرت کرده اند، مجبور شوند افغانستان را ترک کرده و به هندوستان؛ واضحتراً به حکومت انگریز پناه ببرند. لهذا برای جناب فضیلت مآب عالم ربانی حضرت مولانا عبدالرزاق آخند رئیس محکمه میزان التحقیقات الشرعیة که سمت ریاست علماء را داشتند و هم در سمت مشرقی رسوخ و اعتبار زیادی را دارا بودند و با مشایخ و علمای آن سمت معرفت تامه داشتند، به حضور خود طلب کرده و شکایت نامه نقیب صاحب را برای شان داده، فرمودند: "من نمی خواهم یک نفر شخصی که به من و مملکت افغانستان به نام

اسلام، التجا نموده؛ مجبور شود به حکومت کفار پناه ببرد و نمی‌خواهم علماء و مشایخ افغانستان به تعصب و حسد و بغض مشهور گردند. ممکن است که اهالی هندوستان بگویند یکی از اولادهای حضرت غوث الاعظم که نسب‌شان به حضرات اهل بیت منتهی می‌شود، به مملکت اسلامی پناه‌گزين گردید؛ ولی مشایخ و علمای افغانستان با اوشان کینه و عداوت و حسد ورزیدند که نقیب صاحب مجبور گردید از مملکت اسلامی به حکومت انگریز هجرت کند. می‌باید شما برای علمای سمت مشرقی بنویسید که ابتدا زبان خود را از اعتراض و انتقاد نقیب صاحب ساکت نمایند و هم اگر برای تان معلوم باشد، سبب اعتراض علماء را که نقیب صاحب نوشته‌اند برای خود معلوم نموده و به حضور من اطلاع بدهید.

حضرت مولانا حاجی عبدالرزاق رحمة الله عليه که از کیفیت پوره واقف بودند، به حضور اعلیحضرت عرض کردند که: "علماء به دو واسطه بر نقیب صاحب اعتراض کرده و می‌کنند.

۱- عدم حضور شان در مسجد برای ادای صلوات خمسه.

۲- تراشیدن ریش که خلاف سنت است.

اعلیحضرت در مسأله تراشیدن ریش گفتند: "این چه عیب دارد؟"

حضرت حاجی صاحب عرض کردند که:

"مداومت این عمل فسق است و شخص فاسق قابلیت ارشاد و

راهنمایی را ندارد."

اعلیحضرت که خودشان هم ریش بلند نداشتند ، و ریش خود را نزدیک تراشیدن کوتاه می کردند ، فرمودند:

" من هم ریش خود را نزدیک تراشیدن قطع می کنم، پس من هم فاسق هستم؟! "

حضرت حاجی صاحب می فرمودند که در این وقت خیلی به حیرت فرو رفتم که چه جواب بدهم؟ اگر بگویم اعلیحضرت فاسق است ، از ادب ملوک دور است! و اگر بگویم تراشیدن ریش برای شما فسق نیست که خلاف مذهب و مخالف بیانیه آنفة الذکر خود می شوم. قدری تأمل کرده اظهار کردم:

" بعضی از اعمال غیر مرضیه نسبت به مرتکب خود حیثیت دیگر را دارا می گردد، اعلیحضرت اگر ریش خود را کوتاه می کنند که دعوای ولایت و مشیخت را نمی نمایند ، ولی سید حسن صاحب با آنکه ریش می تراشند و به جماعت حاضر نمی شوند، مدعی ولایت و مشیخت هستند و برای مردم عوام تعلیم طریقه می نمایند. همین که مریدین، شیخ خود را ریش تراشیده ببینند، اعتقاد می نمایند که این عمل مباح و جایز است و پیروی شیخ را کرده، از ترک سنت و ارتکاب منهی عنه اباحت و جواز را فهمیده در گناه خود می افزایند. پیر صاحب که خود را خلیفه و جانشین حضرت غوث الاعظم می گویند، باید برای اتباع خود در اطاعت سنت، مقتدی باشند نه در مخالف آن.

این بیانیه من برامیر صاحب شهید تأثیر کرده، فرمودند:

"خوب است من برای سید حسن صاحب می نویسم، آینده ریش خود را نتراشد و به جماعت حاضر شوند و شما برای علماء بنویسید که از اعتراض و انتقاد، امتناع ورزند."

بعد حضرت پیر صاحب حسب امر امیر صاحب شهید، ریش خود را گذاشتند و علما قرار نوشته حاجی صاحب از اعتراض دست برداشتند. حال پیر صاحب موصوف، صاحب ریش سفید بلندی است، ولی ادای صلوات را مثل سابق به جماعت نمی نمایند، بلکه نماز را قطعاً ترک کرده اند و کسی از مریدین شان شهادت داده نمی تواند که پیر صاحب نماز می خوانند. این شیخ که به "نقیب صاحب" شهرت دارند در حین حرب استقلال به قدر یک ساعت وقت خود را برای خدمت اسلام صرف نکردند و هیچ یک قدمی برای جهاد نبرداشتند، بلکه جلال آباد را که میدان حرب بود گذاشتند، به کابل تشریف آوردند؛ ولی در انقلاب اخیر افغانستان که منجر به سقوط امان الله خان شد، بر ضد افغانستان زحمتها کشیدند. باغ شان در جلال آباد میدان طیاره های انگریزها بود و خانقاه مکمن جواسیس. آنها حینی که سردار محمد هاشم خان (صدراعظم حالیه) درقریه "کجه" به مقابل قوای سقویه بذل مجاهدت می نمودند و قریب محل پیر صاحب اوقات خود را به سر می بردند، جناب پیر صاحب به یک کلمه تشجیع هم معاونت نفرمودند و تفصیل این احوال در بیان انقلاب می آید...»^۱

(۱) خاطرات سیاسی حضرت محمد صادق المجددی صفحات ۱۱۸-۱۲۱

یکی از آثار دیگر حضرت محمد صادق المجددی کتاب «الطود الشامخ فی مناقب الشیخ فضل محمد المجددی^۱ الملقب بشمس المشایخ قدس سره» است که در آن زندگینامه برادر بزرگ خویش را با تفصیل نگاشته است و از خلال مطالعه آن بر می آید که حضرت محمد صادق المجددی این کتاب را در اواخر عمر در مدینه منوره تدوین کرده است. مقدمه کتابش در ۲۴ ربیع الاول ۱۳۹۰ هجری قمری و خاتمه آن در نهم ذوالقعدة ۱۳۹۱ هجری قمری در مدینه منوره پایان یافته است. این کتاب در ۳۰۸ صفحه به چاپ رسیده است.

در تدوین کتاب برای ثبت برخی خاطرات از برادر زاده اش سناء معصوم مجددی و یکتن از مریدان شمس المشایخ به نام ملا عبد الغنی یا خلیفه عبد الغنی نیز استمداد جسته و چندین نامه اخیر الذکر را در کتابش درج کرده است. طوری که با مراجعه به یکی از مکتوب های ملا عبد الغنی می نگارد:

« یک شبی از شب ها یک شخص حضرت مرشدی را مهمان کرده که این تاریخ به یاد نمانده است، اما واقعه و شخص مذکور و خانه اش به یادمانده، وقت سلطنت امیر شهید حبیب الله خان مرحوم بود..... بعد

^۱ شمس المشایخ فضل محمد مجددی در ۲۲ شوال المکرم سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۶ سپتمبر ۱۸۸۲/ ۱۵ سنبله ۱۳۶۱ هـ ش) تولد و در ۱۳ ذوالقعدة ۱۳۴۲ هجری قمری (۵ جون ۱۹۲۵ م/ ۱۵ جوزای ۱۳۰۴ هـ ش) وفات یافته است.

از نماز خفتن حضرت مرشد برایم امر نمودند که از خانه اریکین را بیار و برای شیر آغا (حضرت نور المشایخ) بگو که بیاید که مهمان هستیم.

حضرت مرشدی شمس المشایخ و نور المشایخ رحمة الله علیهما و این ناچیز سه نفر به خانه آن شخص رفتیم، خانه اش را دق الباب نمودیم، فوراً برآمد و بسیار اظهار خوشی و ممنونیت نموده گفت همین آرزو داشتیم که خانه من به قدوم شما مشرف شود، چون به خانه داخل شدیم فرش و ظرف بسیار غریبانه داشت. هر ساعت می گفت من و خانه ام لیاقت تشریف آوری شما را نداشته، اما شما کرم فرمودید و خانه ام به قدوم خودها روشن ساختید و مرا سرفراز گردانیدید.

یک غوری برنج با گوشت بدون دیگر تکلف آورد و جنابان بسیار خوش نمود و به لذت تمام نوش جان کرده، برای صاحب خانه دعاء کرد {ند} و رخصت شدند و به طرف خانه خود روان شدند و صاحب خانه را وداع کردند.

چون به لب خندق رسیدند و قریب کوچه یعنی "چوب پوش" که قریب مسجد شریف واقع است، جناب مرشدی توقف نموده، برای نور المشایخ فرمودند که شیر آقا؟

(حضرت نور المشایخ قدس سره) گفتند بلی. چه می فرمایید؟ فرمودند که خاتمه حضرات ما و شما هستیم بعد از ما و شما نه حضرت خواهد ماند و نه حضرتی، آنها کلام مبارک شان را تصدیق نمودند.^۱

(الطود الشامخ، صفحات ۳۰۱-۳۰۲)

محمد صادق المجددی در پایین این گفتهء شمس المشایخ تحت عنوان "توضیح" چنین نگاشته است:

«مراد حضرت شمس المشایخ با این کلمات این است که بعد فوت اوشان و فوت حضرت نور المشایخ قدس سره، نه شیخ کاملی به دست می‌آید و نه مرشد مکمل. و این قول از جمله پیشگویی‌های حضرت شمس المشایخ است قدس سره و همچنانکه گفته بودند بعد وفات این دو نفر، شیخ کامل و مرشد مکمل مفقود گردیده و شیخی و مرشدی به سجاده میراث تعلق گرفت، بلکه به احتیاجات دنیویه مربوط گردید. (فلاحول ولاقوة إلا بالله. إنا لله وإنا إليه راجعون.)»^۱

مؤلف، افزون بر زندگینامهء شمس المشایخ، به طبع روان شعری، کرامات و دلآوری‌های او در جهاد استقلال نیز اشارت کرده است و نمونه‌هایی از سروده‌های او را نیز آورده است.

به عنوان نمونه، یکی از غزل‌های سروده شده توسط شمس

المشایخ را جهت استفاده خوانندگان عزیز اینجا درج می‌کنم:

اسیر طرهء زلف بتی خونخوار گردیدم

شکار غمزهء شوخ ستم کردار گردیدم

قتیل عشوهء نازک خیالان گشت چون جانم

زهستی همچو بسمل آن زمان بیزار گردیدم

(^۱) الطود الشامخ، ص ۳۰۲

چو چوگان پری را جز تغافل نیست کرداری
 به خود چون مار پیچیدم ز غم بیمار گردیدم
 بنای نو نهادم بهر عشقش در حریم دل
 غم آبادی بنا کردم، چو من معمار گردیدم
 ز وصلش این چنین محروم و مهجور ای عزیزانم
 ز دست جور چرخ پیر کجرفتار گردیدم
 مرا می گفت طفل اشک، راز عشق پنهان کن
 که من افشاء چو کردم، مستحق دار گردیدم
 فریب دانه خال عبیر آمیز را خوردم
 که صید حلقه زلف بتی عیار گردیدم
 نگاری سروقدی کز نگاهی بردایمانم
 ز عشقش جرعه نوشیدم و سرشار گردیدم
 خطش چون مو، زلفین سیاهش مار افعایی
 خراب مو گشتم من فدای مار گردیدم
 ندیدم چو گل رویش گلی در هیچ بستانی
 اگر هر چند چون بلبل، بهر گلزار گردیدم
 چو دانستم که پای خواب در منزل نشد واصل
 بدیع از خواب غفلت آن زمان بیدار گردیدم.^۱

(^۱) الطود الشامخ صفحات ۲۶۰-۲۶۱

کتاب «الطود الشامخ» در امریکا به چاپ رسیده و پروفیسور حضرت صبغت الله المجددی بر آن مقدمه، نگاشته است.

یک صفحهء فراموش شده در تاریخ سفارت:

در اینجا بایست از یک صفحهء مهم در تاریخ روابط مصر و افغانستان که با سپری شدن تقریباً هشتاد سال از آن رویداد به فراموشی سپرده شده است، یادآوری کرد و آن مسألهء انتقال نمایندگی سیاسی افغانستان از "مصر" به سرزمین "حجاز" است.

افغانستان با تأسیس نمایندگی سیاسی اش در قاهره، در سال ۱۹۳۰ م، توقع داشت تا مصر به مثابه کشور مهم، نمایندگی سیاسی اش را در کابل افتتاح کند؛ اما با گذشت تقریباً پنج سال، مصر به همچو اقدامی دست نیازید. اگرچه رجل مشهور و سیاسی مصر عبدالرحمن عزام (۱۸۹۳-۱۹۷۶ م) سفیر مصر در عراق به حیث سفیر غیر مقیم و نمایندهء فوق العادهء پادشاه مصر در کابل تعیین شده بود، اما افغانستان توقع داشت تا مصر سفیر مقیم به کابل بگمارد. بناء به مثابه یک عکس العمل در روابط بالمثل میان مصر و افغانستان، وزارت خارجهء افغانستان تصمیم گرفت تا حضرت محمد صادق المجددی را در آغاز سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی به حیث وزیر مختار به حجاز اعزام دارد و در ضمن از نمایندگی افغانستان در مصر نیز سرپرستی کند.

از همین رو، در نامه هایی که از طرف محمد ظاهرشاه عنوانی محمد صادق المجددی، در آن سال ها مواصلت می‌ورزید، در برخی وزیر

مختار افغانی در حجاز و در برخی وزیر مختار افغانی در مصر و حجاز تذکر رفته است.

نامه ای که ملک عبد العزیز به تاریخ ۵ محرم الحرام ۱۳۵۴ هجری قمری (۱۹ حمل ۱۳۱۴ هـ ش / ۹ اپریل ۱۹۳۵ م) به محمد ظاهر شاه فرستاده است، از گشایش وزارت مختاری افغانستان در حجاز، اظهار خرسندی نموده و تعیین محمد صادق المجددی را به مثابه نماینده افغانستان می ستاید و از دریافت اعتمادنامه موصوف اطمئنان می دهد. بنا محمد صادق المجددی گرچه خانواده اش به خصوص پسرانش را به خاطر ادامه تحصیل شان در قاهره می گذارد؛ اما مصر در آن دوران، به حیث زیر مجموعه نمایندگی سیاسی افغانستان در حجاز شمرده می شد.

در نامه سفری که به تاریخ ۱۰ سنبله ۱۳۱۳ هجری شمسی عنوانی محمد صادق المجددی نگارش یافته، از طرف وزارت خارجه افغانستان به موصوف چنین دستور داده شده است: «به جواب وزیر امور خارجه مصر بگویند که ما نمایندگی وزیر مختار طهران شما را به دربار کابل قبول می کنیم؛ مگر شما هم نمایندگی وزیر مختار حجاز ما را در دربار مصر قبول بفرمایید. ما هم این قدر پول نداریم که در مصر یک وزارت مختاری مستقل داشته باشیم.»

در سفر دیگری که به تاریخ ۲ دلو ۱۳۱۳ هجری خورشیدی به قاهره رسیده است، چنین هدایت می دهد:

« در جواب تلگراف رمز هشت شما. شما به حجاز بروید، اعتبار نامه توسط قونسگری بمبئی به شما فرستاده می‌شود و هم پول برای شما ارسال می‌شود. خارج کابل.»

این وضع تا آخر سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی ادامه می‌یابد و سر از آغاز سال ۱۳۱۹ هجری خورشیدی محمد صادق المجددی دوباره به حیث وزیر مختار در قاهره زمام امور را در دست می‌گیرد.

اما این رساله و داستان آن :

با مبارز دانشمند فضل غنی مجددی پسر مرحوم صالح محمد و نوه حضرت محمد صادق المجددی سال هاست که آشنایی غیابی دارم، او از جمله مبارزان پیشگام نهضت اسلامی افغانستان و دانش آموخته پوهنتون قاهره است که در حدود چهار دهه قبل ماستری خویش را در رشته «تاریخ» از آن پوهنتون مشهور به دست آورده است و من حینی که تقریباً هژده سال قبل به ترجمه کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبک» از زبان اردو به زبان فارسی، در دهلی آغاز کردم، یکی از کتاب های مهمی که در نگارش پینوشت ها از آن بهره وافر بردم کتاب «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان ۱۹۱۹-۱۹۲۹» اثر ایشان بود. وقتی که به قاهره آمدم، این ارتباطات و تبادل نامه میان ما الحمد لله ادامه دارد و ماهوار نشریه وزین «فقه اسلامی» به مدیریت ایشان را دریافت می‌داریم.

در قاهره به فکر نگاشتن رسالهء کوچک و مصور در مورد روابط تاریخی افغانستان و مصر افتادم که به چند قطعه فوتوی جناب محمد صادق مجددی، نخستین نمایندهء سیاسی افغانستان در مصر، ضرورت شدید پیدا کردم؛ به اثر رهنمایی ایشان و همکاری برادر ارجمند "دکتور عاصم مجددی پسر محمد هاشم المجددی" موفق به دریافت چند قطعه فوتوی مهم و تاریخی ایشان شدم و همچنان استاد فضل غنی مجددی یک سال قبل دو کتاب مهم "خاطرات سیاسی محمد صادق المجددی" و «الطود الشامخ» را که با مقدمهء عالمانهء ایشان و به اثر توجه و اهتمام هموطن عزیز محمد نعیم مجددی به زیور چاپ آراسته گردیده است، برایم فرستاد، که مطالعه بار بار آن دو کتاب، در بسا موارد برای من رهکشا بوده است.

من در ملاقات هایم با مقامات مصری حینی که از جایگاه مصر در افغانستان حرف می زدم، به بزرگانی مثل حضرت صاحب محمد صادق مجددی، عبد الهادی داوی، استاد صلاح الدین سلجوقی، سید قاسم رشتیا؛ محمد موسی شفیق، سید شمس الدین مجروح و سایر سفیرانی اشارت می کنم که به مثابهء شخصیت های مهم افغانستان در قاهره، از افغانستان نمایندگی کردند. از همین رو، خواستم در سلسلهء نشرات بخش فرهنگی سفارت، آثار سفیران پیشین افغانستان را جهت معرفی مجدد شان به چاپ برسانم. کار را از معرفی سفیر دایمی افغانستان در مصر و جهان اسلام و شرق یعنی سید جمال الدین افغانی آغاز کردم، چندین عنوان کتاب در مورد آن مبارز بزرگ شرق به نشر رساندم؛ در

مورد علامه سلجوقی (سومین سفیر افغانستان در قاهره) نیز شش عنوان کتاب به چاپ سپردم و ترجمه پشتوی افغانستان در قرن نزده (افغانستان په نولسمې پېړۍ کې) اثر مرحوم سید قاسم رشتیا (چهارمین سفیر در این دیار) را نیز تجدید چاپ کردم، اما در مورد حضرت صاحب محمد صادق المجددی نخستین سفیر و نماینده سیاسی افغانستان در مصر، با تحیر اندر بودم، تا اینکه به فکرم خطور کرد نمایشنامه‌ای را که موصوف بیش از هشتاد سال^۱ قبل نوشته و در صفحات پایانی بخش اول کتاب «خاطرات سیاسی» شان به چاپ رسیده است، می‌توان آن را جهت آشنایی با نخستین سفیر و نماینده سیاسی افغانستان در قاهره تجدید چاپ کرد.

آری! این نبشته حضرت محمد صادق المجددی را شاید بتوان در ردیف نخستین نمایشنامه‌ها در تاریخ ادبیات افغانستان قرار داد. نمایشنامه یادشده که از یک طرف، ذوق ادبی و تخیلی حضرت صاحب

^۱ با مطالعه این نمایشنامه و از روی قرآینی من به این باورم که این نبشته در سال ۱۳۰۹ هجری خورشیدی نوشته شده است. مثل قرینه «چشم تو غازی را قربان». که اشارت به نادرشاه است و یا اینکه جشن استقلال بدون احتفال گذشت و جشن نجات وطن به غیر احتفال می‌گذرد و اینکه تا کنون سفارت رسماً افتتاح نشده است، از این قرآین بر می‌آید که حضرت صاحب محمد صادق المجددی این نبشته در همان سال نخستین ورود به قاهره یا ۱۳۰۹ هجری خورشیدی به رشته تحریر کشیده است.

را نشان می دهد ، از طرف دیگر مشکلات اجراءات اداری افغانستان آن زمان را نیز برملا می کند و حتی از نگاه روانشناسی ، شخصیت های آن دوران افغانستان را نیز تحلیل و بررسی می نماید که چقدر خود را وابسته به زمامداران وقت می دانستند و از آنان در بیم و هراس بودند. حتی این نمایشنامه، برخی اصطلاحات فراموش شده یک قرن قبل را در اذهان زنده می سازد.

این آرزوی خویش را با برادر بزرگوار جناب فضل غنی مجددی نیز در میان گذاشتم و گفتم می خواهم آثار سفیران سابق افغانستان در قاهره را تجدید چاپ کنم. تبصره استاد فضل غنی مجددی این بود که جناب حضرت صاحب مقام بالاتر از سفیر را دارند و من هم تصدیق می کنم که او روحانی برجسته ، رهبر مردمی، مبارز و مجاهد آگاه و سجاده نشین یک طریقهء بزرگ تصوفی در افغانستان بود و سفارت هم برای موصوف مقصود نبود؛ بلکه وسیله ای برای خدمتگزاری بیشتر به مردم و اندیشه های وارسته اش که بلاریب او در این راه، گام های بلند و سودمندی برداشته و ایجاد روابط با جهان عرب ، نخستین هسته های به وسیله او گذاشته شده است.

اینک این نمایشنامه ای که جناب محمد صادق المجددی به عنوان نماینده سیاسی و وزیر مختار افغانستان در مورد نامه ارسالی اش به فیض محمد خان زکریا وزیر خارجهء افغانستان در هفت پرده نگاشته و

هر پرده را یک «مجلس» خوانده است ، و من برای آن عنوان «از قاهره به کابل» را انتخاب کردم ، به خوانندگان ارجمند تقدیم می گردد^۱ .

مخاطب این نامه هم سردار فیض محمد خان زکریا پنجمین وزیر خارجه افغانستان است که در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی در عهد محمد نادر شاه به این سمت گماریده شده است و در حدود یک دهه یعنی تا سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی ، در این پست مهم انجام وظیفه کرده است.

برای معرفی بیشتر این وزیر امور خارجه افغانستان قابل یادآوری می داند که موصوف پسر سردار گل محمد خان و از اولاده سردار زکریا خان است که در سال ۱۸۹۲ م در کابل تولد شده و از فارغ التحصیلان لیسه حبیبیه است.

بعد از استقلال و اعلان پادشاهی شاه امان الله خان ، فیض محمد خان زکریا در عهد امانی در هیأتی که شاه محمد ولی خان دروازی جهت معرفی افغانستان به روسیه، اروپا و امریکا داشت ، او را همراهی می کرد. همچنان از سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ هجری خورشیدی به حیث وزیر معارف ایفای وظیفه کرده است .

^۱ (این نمایشنامه در صفحات ۱۶۶-۱۹۶ بخش اول کتاب خاطرات سیاسی محمد صادق المجددی ، به چاپ رسیده است.

در صدرات سردار محمد هاشم خان از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸ م به حیث وزیر امور خارجه ایفای وظیفه نموده است ، یعنی چهار سال سلطنت محمد نادرشاه و شش سال اوایل سلطنت محمد ظاهر شاه. فیض محمد خان به حیث سفیر از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۸ م در انقره نیز خدمت کرده است و از ۱۹۵۵ - ۱۹۶۰ م سفیر افغانستان در عربستان سعودی بود. او بعد از انجام وظایف رسمی و دوران بازنشستگی ، در سال ۱۹۶۴ م رهسپار امریکا شد و در سال ۱۹۷۹ م در آن دیار به رحمت حق پیوست .

استاد خلیل الله خلیلی راجع به فیض محمدخان زکریا در خاطراتش چنین اشارت دارد:

« یکی از دوستان بسیار عزیز ما که به دور او همه جمع بودیم، سردار فیض محمد خان زکریا بود؛ آن وقت وزیر خارجه بود و تقریباً آدم سوم در کابل حساب می‌شد. این آدم صفات عالی داشت. خط مثل جواهر. خودش تعلیمیافته مکتب حبیبیه سراجیه امیر حبیب الله خان بود. از صحبتش و از کلماتش هیچ انسان سیر نمی شد؛ خیرخواه، مؤمن، خوش صحبت، خوش سیما. چشمانی چنان مستانه که انسان را از دور جلب می‌کرد. با تمام حشمت و جاه و جلالی که خداوند نصیبت کرده بود، وزیر خارجه بود. ... [هر] سه چهار هفته بعد یا خودش تشریف می آورد به اتاق درویشی من، یا تلفون می کرد، می گفت: خلیل جان بیا که برویم.

پدر من با پدرش، دوستی، آشنایی و محبت داشت. از سردارهای کابل بود، یعنی از عم زادگان محمد نادرخان حساب می شد. ... هر صحبتش یک جهان داشت. از شیرین زبان ترین آدمها بود. ...»

آزومندم این معلوماتی را که ساعت ها و روزها را برای گردآوری آن در میان اوراق پراکنده آرشیف سفارت افغانستان در قاهره، سپری کردم و بعد از مطالعه به آن دست یافته ام و برخی از آن یافته ها برای خودم معلومات تازه و جدیدی بود، تقدیم شما خواننده گرامی می کنم؛ خدا کند مورد توجه و استفاده خوانندگان قرار گیرد و اگر در مورد کاستی های آن، خوانندگان عزیز نظری داشته باشند، یا به سندی دسترسی دارند که به روابط میان افغانستان و مصر اشارتی دارد و بر آگاهی های خواننده در این مورد می افزاید، لطف نموه با مکاتبه به نشانی ناشر، در بهتر شدن چاپ های بعدی این اثر ما را یاری رسانند.

ومن الله التوفيق

فضل الرحمن فاضل

سفیر افغانستان در قاهره

۸ ثور ۱۳۹۶ هجری خورشیدی (۲۸ اپریل ۲۰۱۷م)

نامه حضرت محمد صادق المجددی
برای فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه وقت افغانستان،
در قالب نمایشنامه

نامه محمد صادق المجددی

عنوانی فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه افغانستان

عالیقدر جلالتمآب آقای فیض محمد خان وزیر امور خارجه

دام مجده!

گمان داشتم که از شدت محبت جناب عالی بر من زحمت زیاد برسد، ولی نه به این اندازه که به خلاب حقارت و ذلت پرتاب شوم، حال یقینم حاصل شد که محبت اهل دنیا برای فقرای مسکین، سم قاتل است! پیش از آنکه به شما اعتراض کنم بر خود باید نفرین نمایم که چرا گوشه فقر و قناعت خود را از دست دادم و در ملک بیگانه، به نام وزیر مختاری به ذلت و خواری گرفتار ساختم. از مدت یکماه است که مصارف خوراکه و پترول موتر و تکت پوسته، همگی به قرض تکمیل شده و هفت روز می شود که آن هم به عسرت زیاد بهم می رسد. نمی دانم به نسبت اولیای امور حالیه چه اذیت رسانده بودم که حال مرا به فضیحت می رسانند. از گذشته اعمال ناشایسته خود تائب شده، آینده ابداً پیرامون آن عادات رذیله نخواهم گشت. معافم نموده آینده عقب اذیتم کوشش نشود. مدت سه ماه تقریباً منقضی شده که ذریعۀ مکتوب و تلگراف همگی کویف خود را برای تان به طور رسمی نوشته پول خواستم

و علاوه بر آن در تاریخ (.....) مکتوب خصوصی غیر رسمی نوشته، شما را به حالت خود ملتفت ساختم. متأسفانه هیچ یک تأثیری از فریاد و فغان من در قلب شما محسوس نگردید و قلب خودم حکایت ذیل را به گوش هوشم رسانید :

حکایت به طور نمایش عرفانی

مجلس اول:

در وزارت خارجه به طرف شرقی کوتی استور منزل دوم ، اتاق خصوصی وزیر صاحب به ساعت چهار بعد از ظهر، دروازه اتاق باز می شود و مدیر با یک پاکت وارد می گردد!

وزیر صاحب: آقا باز مکتوب از کجا رسیده که درین وقت تفریح مرا تکلیف دادی؟

مدیر صاحب: یک مکتوب خصوصی از وزیر مختار افغانی مقیم مصر تازه رسیده و چون در سر پاکت لفظ خصوصی نوشته بود، بنا بر عدم فرصت، خواستم به ملاحظه شما گزارش بدهم.

وزیر صاحب: شما هم زور آور هستید می ماندید فردا که می آمدم می آوردید . حال فرصت ندارم. خوب است بده در جیب خود گذاشته در عرض راه یا در خانه می خوانم . دگر چیزی نیست؟ خدا می داند باز آقای

محمد صادق جان چه چتیاات نوشته کرده خواهد بود. هنوز هم خیال می‌کند که به مقام حضرتی است و بر من حاکم است. نی بابا! برای او بگو قدری فکر کن «آن قذح بشکست و آن ساقی نماند». رفت آن وقتی که ما به شما احتیاج داشتیم. حال شما محتاج هستید. «چشم تو غازی را قربان». هنوز هم حضرت صاحب به خواب خرگوش است. وزیر صاحب مکتوب را گرفته به جیب خود گذاشته، مدیر صاحب را مخاطب فرموده می‌فرمایند :

او بیادر بیا که نصور بکشیم! نصارت خوب است یا نه؟!
مدیر صاحب: بلی یک بوتل نصور تازه از پشاور رسیده، خیلی خوب نصور است. مهربانی کرده ملاحظه کنید. اگر پسند شما شود، نصف می‌کنیم.

وزیر صاحب قطی نصور را گرفته بسیار به دقت نصور را ملاحظه نموده، می‌فرمایند :

مدیر صاحب! رنگش خوب است. به دست هم ملایم معلوم می‌شود. باش ببینم تیز هم هست یا نه؟

این را گفته پای‌ها را بر یکدیگر گذاشته نصور می‌کشند.
- په په مدیر صاحب، به راستی نصورش خو خوب است. نیم آن را برایم بفرست! حال از قطی خود هم قدری در قطی من بینداز!
مدیر صاحب به تعظیم برخاسته نصور قطی خود را نصف نموده، به جای خود می‌نشیند. در این ضمن «توله انجین» آواز می‌کند و وزیر صاحب بالاپوش خود را گرفته از اتاق می‌برایند و پرده می‌افتد.

مجلس دوم:

در گذر باغ علی مردان از طرف سرک که به طرف مشرق می‌آیید، به مسجد عیدگاه نارسیده، یک راه به طرف شمال می‌رود که آخر سرک به دروازه وزیر صاحب منتهی می‌گردد. و دهن دروازه هیچکس نیست، مگر نیاز احمد جان که منتظر وصول حضرت پدر بزرگوار خود نشسته و چند نفر اطفال دیگر هم مشغول بازی طفلانه خود هستند. دفعتهً نیاز احمد جان صدای زنگ گادی را شنیده مضطربانه می‌گوید: "اونه والله آقا جانم آمد. به خدا از صدای زنگ گادی شناختم! بعد چند دقیقه گادی تانگه وزیر صاحب که یک اسپ کرنگ قشنگ او را می‌کشد و خیلی مستی هم می‌کند، می‌رسد و آقای وزیر صاحب فرود آمده می‌فرمایند:

- نیاز جان بچیم چطور استی؟

- والله آقا جان ماطل {معتل} شما بودم. به خدا از دور زنگ بگی

شما را شناخته گفتم که آقا جانم آمد!

- بیا بچیم که بریم خانه. امروز بسیار مانده شدیم. رحمت الله هست

یا نه؟

- بلی، روی سرای را اوپاشی می‌کنه که مهمان ها از خانه یار جان

کاکایم می‌آیند.

- مهمان ها هم دیوانه شده اند. خود به روز خود حیران هستیم.

تنخواه ما کفایت نان خشک خود ما را نمی‌کند، حال بیا غم مهمان ها را

بکش. خوب حال که می‌آیند چی کنیم؟ بیا که بریم این دریشی خود را بکشم. باز سرشته مهمان‌ها را می‌کنیم.

وزیر صاحب با حالت غضب ناک داخل حویلی شده به خانه سمت جنوب شرقی در آمده آواز می‌دهد:

"کسی هست که این بلاها را از جانم دور کند؟ از صبح تا حال جانم بر آمد. آخر هم یک لقمه نان درست به دست آورده نمی‌توانم. مردم گمان می‌کنند که فیض محمد وزیر خارجه است و به حضور اعلیضرت بسیار معتبر است. خبر ندارند که یک پیسه در کون جیبش پیدا نمی‌شود. خرج خانه خوب پوره شده بود که روز یک دفعه به خیر مهمان‌ها می‌آیند."

در این حال شخصی آمده دریشی وزیر صاحب را گرفته بالای چوکی می‌گذارد و وزیر صاحب به چابکی داخل حمام می‌شود که برای صلاة عصر وضو بسازند، زیرا وقت تنگ است و شب هم کار دارند. بعد نیم ساعت، شخص دیگری آمده وزیر صاحب را از ورود مهمان‌های عزیز خبر می‌دهد. وزیر صاحب که وظایف مقررۀ شان به تمام نرسیده، پیشانی خود را ترش نموده، به اشاره «أم أم» می‌پرسد که کیست و چند نفر است؟ شخص وارد شده می‌گوید:

- از خانه یار جان آقا همگی آمده‌اند و خانواده سلطان جان هم برای ملاقات آن‌ها آمده‌اند. دالان کلان پُر است.

وزیر صاحب سر خود را تکان داده وظیفه خود را قطع نموده می‌فرمایند:

- مردم دیوانه شده. آروسی است یا ختنه سوری که همگی خرد و کلان آمده اند؟ بیا حال پوره کن!

- حال که آمده اند برای شما چی بگویم؟ شرم است. پیسه بده که میوه تازه و فالوده و خربوزه برای شان از بازار بخرم که باز در خانه خود لغاز می خوانند که خانه وزیر خارجه رفتیم به غیر یک پیاله چای، حرام اگه یک تلیم خربوزه یا یک دانه انگور خورده باشیم. عجب سخت آدم است!

- حال اگر کسی دیگر از حال ما و شما خبر نیست، شما خو از خانه خود خبر دارید. اگر در صندوقچه پیسه داری، برای شان بخر، ولی اگر بگویی در جیب من چیزی است اونه، تو او اونه جیب هایم. خوب بپال که چیزی هست؟ در وزارت که خزانه ندارم تا هر روز به وقت دیگر، جیب خود را پر روپیه کرده بیایم.

شخص وارد شده به طرف بالاپوش وزیر صاحب می رود و جیب های وزیر صاحب را به دقت تلاشی می کند، مگر بغیر یک پاکت سر بسته و چند کاغذ پاره پاره چیزی دیگر موجود کرده نمی تواند. پاکت را به دست خود گرفته به طرف وزیر صاحب پرتاب کرده می گوید:

- جیبیت از دور صدا می کنه که نزدیک من نیا. به غیر همین یک پاکت و سه چهار توته کاغذهای چرک، والله اگر هیچ چیز یافته باشم.
- بده پاکت را بینم از کیست. البته کدام پاکت ضروری است که به

جیب من مانده و یادم رفته؟

شخص وارد شده پاکت را به وزیر صاحب داده منتظر جواب پول می‌ایستد؛ ولی وزیر صاحب از بسکه حالت شان به آمدن مهمان‌ها آشفته شده، لفظ خصوصی را ضروری خوانده متوحش شده برای آن شخص می‌فرمایند:

- رحمت الله را بگو که از دکان سه روپیه قرض کرده و هرچه می‌گویی برایت بیاورد. توره به خدا اگه باز مره آزار بدهی! بان که این کاغذ ضروری نمی‌دانم از کجا آمده که به جیب من یادم رفته!

شخص مذکور از دروازه برآمده، رحمت الله را خواسته هدایت برایش می‌دهد. پرده می‌افتد..

مجلس سوم:

در اطلاق خصوصی یک شخص معتبر نشسته سرش برهنه و یک بوتل نضوار بینی پهلوی خود گذاشته است. یک پاکت به دست دارد که عنوان و مرسل آن را به دقت ملاحظه می‌کند. و هر قدر سعی می‌کند اسم مرسل را خوانده نمی‌تواند زیرا بد خط است. صرف لفظ خصوصی را از کثرت اضطراب ضروری خوانده شروع به افتتاح پاکت مینماید و با خود می‌گوید:

- خدا می‌داند این خط خراب از کیست؟ بگذار بعد طعام شب می‌خوانم.

و باز فکر کرده می‌فرماید:

- خوب ضروری، آیا چه مقصد باشد و از کجاست؟ می باید همین حالا مطالعه نمایم. مبدا کدام احوال مهم باشد و به حضور خدا جل شانہ مسئول شوم که چرا ایفای وظیفه خود را نکرده ام؟

قارئین خوب دقت کنند که آقای وزیر صاحب خیلی یک شخص وظیفه شناس و زحمتکش هستند و هیچگاه در وظیفه خود تکاسل نکرده اند. همه مکاتیب عادی را به صورت فوری مطالعه و اگر کدام کار متعلق آن مکتوب باشد، به سرعت اجرا می نمایند، چه جای آنکه مکتوب ضروری باشد. وزیر صاحب از حسن اتفاقات اسم مرسل را خوانده نمی تواند زیرا اگر بدانند که از طرف محمد صادق مجددی است، قبل از مطالعه، پاکت سربسته را به نهی که در داخل منزل شان جاری است می اندازد تا اصل پاکت از راه پشاور و کلکته به بحر محیط رسیده و توسط امواج بحر احمر (یعنی از طریق کانال سویس) به بحر ابیض (مدیترانه) و از آنجا به رود نیل واصل گردد! و از طریق رود نیل در دارالسفارة افغانستانه واقع مصر (قاهره) واپس و محفوظاً به دست آقای وزیر مختار صاحب برسد، زیرا محل سفارت هم در کنار نیل واقع و آقای وزیر مختار همه روزه منتظر وصول جواب بوده، از طریق آب، سطح نیل را زیر نظر دقیق گرفته، نظاره می کنند.

به هر حال آقای وزیر صاحب پاکت را خیلی به سرعت مفتوح نموده، مکتوب را به دست خود گرفته مطالعه می نمایند و سر مبارک خود را آهسته آهسته حرکت می دهند و هر گاه گاهی انگشت سبابه خود را

بالای لب های خود گذاشته و به نظر دقیق ملتفت مکتوب می شوند .
همین که مکتوب به نصف می رسد ، می دانند که این مکتوب خصوصی از
مصر ارسالی محمد صادق المجددی است. خیلی غضبناک شده
می فرمایند :

- خوب.. خوب این مکتوب حضرت است. من حیران شدم که از
کدام کس خواهد بود؟ چه حاجت به خواندن؟ می دانم هذیان گویی
کرده باشد! خوب است حال که تقدیری برابر شده، بخوانم چه نوشته؟
مکتوب را به دست خود گرفته می خوانند که این عبارت در آن
نوشته شده:

مکتوب

عالیقدر جلال مآب وزیر صاحب!

امروز در حواس خود سخت هیجان و اضطراب حس می کنم . آیا
چرا؟ بلی از سخافت عقل گنج قناعت را به رنج حرص تبدیل نموده از
مرتبه قاصیه فقر موروثی خود تنزل نموده، رتبه دانیه وزیر مختاری را
قبول کردم. به خیال اینکه خدمتی به جامعه و ملت اسلام و وطن عزیزم
افغانستان بنمایم. ولی ندانستم که در این خدمت موانع و عوایق بسیار
است و رقباء در هر کنج و کنار منتظر اخذ ثار (انتقام) و محبان همگی زیر
کاسه وزارت نیم کاسه حقارت را پنهان کرده اند و من بیخبرانه سالک
طریق مهالک هستم. اینست که بعد از انقضای هشت ماه، اسرار غامضه بر
من کشف شد و دانستم که خیلی فکر و تدبیر می خواهد تا به مکنونات
خاطر سیاسیون حاضره علم حاصل نمود. باز هم خدا را جل شانہ شکر

گزارم که مرا در عین وزارت از علو مقام فقر و قناعت مطلع گردانید و سرّ قول حضرت نبی امّی صلی الله علیه و سلم را که می فرماید «عزّ من قنع ذلّ من طمع» را بر من مکشوف ساخت. از حضرت الهی خواهانم که مرا از این مهلکه نجات داده، آینده به حفظ کامله خود محفوظ و مصئونم دارد. سخن به طول انجامید و از مدعای اصلی دور شدم. بهتر آنست که اوقات شما را زیاده از این ضایع نساخته به اصل مدعا بپردازم:

از کابل که می آمدم، بودجه شش ماهه را برایم داده وعده فرمودید که همینکه تلگراف شما برسد هر قدر بودجه بخواهید برایتان می فرستم. من هم به امید واری با یکعده از عائله و متعلقین رهسپار محل ماموریت شدم. ولی همه وقت به خاطرم می گذشت که وزارت جلیله به نسبت من یک فکر مخصوصه یی دارد و همان بود که در این ایام نتایج آن فکریه، قدم در عرصه ظهور گذاشت. حالا که این مکتوب را می نویسم، یک فلس به وزارت مختاری موجود نیست و از دو ماه است که مستخدمین و مامورین وزارت {مختاری} معاش خود را نگرفته اند، مگر ع، ص مستشار که دو ماه آینده خود را هم تصرف شده اند. زیرا اگر برای شان داده نمی شد، مجادله می نمودند، چنانچه از جواب و سوال من و او که نقل آن لفاً فرستاده شد، حالی می شوید. حال فکر کنید که به واسطه تحقیر یک نفر، چقدر صدمه به شئون حکومت وارد شده. همانا مثالی که زبان زد عوام است «فلانی برای یک اشپش پوستینی را سوختاند»، نقد حال این مستهام (سرگشته) می باشد. از موضوع دور نشوم:

۱- جشن استقلال بدون احتفال گذشت.

۲- جشن نجات وطن بغیر احتفال می گذرد و افتتاح دار السفاره هم به طوری که شایان یک حکومت افغانی باشد نشده، زیرا ضرورت است که یک جشن افتتاحیه ترتیب داده شود و وزراء و سفراء خواسته شوند تا علم حکومت افغانیه برای اولین بار در هوای مصر که نقطه وصول اروپا و آسیا است در اهتزاز آید.

۳- با وزیر خارجه اینجا مذاکره در امور اتحاد حکومتین افغانیه و مصر جاری نگردیده، زیرا حکومت مصر در اسکندریه هست و رفتن اسکندریه، پول می خواهد و آن خود عنقای مغرب گشته!

۴- وزارت مختاری افغانی مقیمه مصر به یک حالت خمود و جمود گرفتار است که نمی تواند در سلک همقطاران خود مظاهره نماید و از مواقع، استفاده مفید گردد. بنا بر این مجبور شده اینک مکتوب آخرین خود را به انتها رسانیده پول مصارف نه ماهه آینده را می خواهم که زیاد از این طاقت گرسنگی را ندارم و مستخدمین توانایی افلاس را بیش از این ندارند.

حضرت جلالت مآب!

در خاتمه احترامات فائقه خود را تقدیم نموده از این مکتوب جسورانه خود معافی می خواهم، زیرا مجبور هستم و «شکم گرسنه، خود را به دیده شیر می زند» که مثل مشهور است.

فقط

محمد صادق المجددی

آقای وزیر صاحب دفعتهً آشفته شده کاغذ را به دور انداخته، می‌فرمایند:

- برای مدیر اوراق گفتم که چتیاات نوشته، باور نکرد! اینکه از من پیسه می‌خواهد. خبر ندارد که امروز برای مهمان‌ها، رحمت الله از دکان سه روپیه قرض کرد. البته حضرت دیوانه شده فکر نمی‌کند که فیض محمد به روز خود در مانده، وجه از کجا کند که در مصر برای شما روانه کند. مبلغ گزافی را که حکومت بدون استحقاق به نام معاش برایش می‌دهد، کفایت او را نمی‌کند که از من می‌خواهد؟ چشمت را قربان هم‌رای ای عقل و تمییز! بابا خزانه حکومت زردت موجود است شیر واری خرج کن. کی دست ترا گرفته که از مصر تا کابل! مکتوب استقراض اسمی فیض محمد عاجز می‌نویسی؟!

جناب وزیر هی شروع می‌کنند به سخنان غضب آمیز. گویا عارض را در عالم خیال به حضور خود حاضر نموده با او مقابله می‌فرمایند. پرده می‌افتد...

مجلس چهارم:

دروازهٔ اطاق وزیر صاحب باز شده، شخصی وارد^۱ اطاق گردیده اظهار می‌نماید:

- رحمت الله از بازار آمد. دکاندار سه روپیه قرض نداده بود، بلکه یک و نیم روپیه داده بود و رحمت الله هم یک میوه های خراب گنده آورده که خر نمی خورد. از ناعلاجی خودم نشسته میوه ها را شسته، پاک کرده در بشقاب ها مانده برایشان بردم. همگی منتظر هستند که بیاید.

- خبر نداری که حضرت شوربازار از مصر چه نوشته؟ نمی دانم هوای مصر به مزاج او سازگار نشده یا مرض دیوانگی برایش عارض گردیده؟

- از من قرض خواسته که در مصر بی خرج هستم پول روان کن. خبر نداره که امروز برای مصارف مهمان ها سه روپیه از دکان قرض خواستم، بدبخت دکاندار یک و نیم روپیه داد.

شخص تازه وارد متحیر شده می گوید:

- عجب، از مصر به نام شما کاغذ نوشته قرض می خواهد؟ والله یک سخن خنده آور است.

- بلی هم خیلی مضحک است. ببین کاغذی که برای من نوشته!

(^۱) حضرت صاحب از این شخص تازه وارد در چند جای یادآوری، اما او را معرفی نمی کند. از سیاق کلام فهمیده می شود که او همسر وزیر امور خارجه فیض محمد خان است که در برون کردن لباس هایش او را کمک می کند، یا جیبش را برای پول جستجو می کند و یا میوه را برای مهمان می شوید. فاضل

حضرت وزیر صاحب چون از آمدن مهمانها خیلی به تشویش بودند، فرق نکردند که وزیر مختار مصر بودیجهٔ نه ماههٔ سال جاری وزارت مختاری را خواسته یا از خود آقای وزیر صاحب، قرض طلب کرده؟ و چون شخص مذکور خواننده و نویسنده است، مکتوب وزیر مختار را گرفته شروع می کند به خواندن. اینک، وزیر صاحب که آتش غضب شان چه از طرف مهمان ها و چه از چیزی که از مکتوب وزیر مختار مصر فهمیده اند، هنوز فرو ننشسته و خیلی به حالت جوش و خروش هستند، مکتوب را از دست آن شخص گرفته بالای میز کوچک که در زاویهٔ خانه نزدیک دروازهٔ حمام نهاده شده می گذارند و می فرمایند:

- بیا جان که بریم پیش مهمان ها، باز بعد شام مکتوب آن مجنون را

بخوان!

هر دو نفر از اتاق مخصوص بیرون شده به طرف سالون میوه خوری می روند . هنوز چند قدم نرفته می باشند که آواز زنگ تلفون به گوش وزیر صاحب می رسد که از اتاق مخصوص نواخته می شود . گمان می کنند باز کدام احوال ضروری به وزارت رسیده که خلاف عادت زنگ می نوازند . سراسیمه مراجعت نموده گوشک را برداشته می فرمایند :

- کیست؟

تلفونی وزارت می گوید :

- من تلفونی وزارت خارجه .

- چه می گویی تلفونی؟

حضور والا حضرت صدر اعظم ذریعۀ تیلیفونی شما را استفسار نموده اند.

وزیر صاحب پریشان شده به یک آواز مرعوب می فرماید:
- نفهمیدی چه امر بود؟

- نه .. نخیر، استفسار نمودند که وزیر صاحب هست یا نه؟ جواب
گفتم که یک ساعت می شود که به محل خود رفته اند.
- خوب ندانستی چه می گفتند؟

- والا حضرت صدر اعظم صاحب ذریعۀ تیلیفونی از شما استفسار نمودند. به جواب شان گفتم که همین ساعت به جای خود رفتند. ولی صدر اعظم صاحب به آواز غضبناک فرمودند عجب است ده دقیقه نشده که تولۀ اول انجین صدا کرده، باز وزیر صاحب مثل مزدورهای گلکاری که از سر چوک آورده شده و منتظر وقت حاضری می باشند، به خیر به خانه تشریف برده اند؟ برای شان ذریعۀ تیلیفون از طرف من بگو که اگر بعد از حاضری یک دقیقه به وزارت معطل کنید، آسمان به زمین نمی افتد. خیر حال که رفته اند خیر است.

این خبر زیادتر حواس وزیر صاحب را درهم و بر هم نمود. رعشه به اندام شان عارض گردید، تیلیفون از دست شان افتاد و میهوت ماندند. ساعتی نگذشته بود که از سبب آواز دروازه به حالت خود آمده، ملتفت شدند که همان شخص وارد اطاق شده اظهار نمود:

- مهمان ها همگی معطل هستند و تا حال میوه را دست نکرده اند. تمام روز به وزارت کارهای شما تمام نمی شود که یک ساعت به خانه هم ساعت تیری نمی کنید و مشغول تیلیفون می شوید؟

- عجیب زور آور آدم هستی، از دنیا خبر نداری، بشنو تیلیفونی وزارت چه می گوید:

«برایش خبر بده که ساعت هشت و نیم بعد شام به قصر صدارت حاضر گردد، دیگر وزرا هم می آیند و مجلس وزرا منعقد می شود.»
- خیر است بگو بشنوم.

- صدر اعظم صاحب از وزارت پرسیان مرا کرده بودند. البته کدام کار فوق العاده بوده! بدبختی که امروز چند دقیقه پیشتر از وزارت برامدم. نمی دانم، باز صدر اعظم صاحب چقدر به غیظ آمده باشند. علاوه بر آن که همگی حاشیه نشینان شان مخالف من هستند و تو می دانی که صدر اعظم چقدر دماغ باریک دارد و شخص سخن شنو است. مبادا به گوش شان سخنان خراب خراب برسد، غیر حق مرا تحقیر کنند. اگر چند تا دَو {دشنام} بزند خیر است، خدا نکند که مرا سبکدوش نسازد. باز چه خواهد کردیم؟ یکسال به دست بچه سقو چه زحمت ها را دیدیم، همگی مال و هستی ما برباد شد. همگی را فروخته رشوت دادیم، خوردیم، حال که یک چهار پیسه تنخواه منصب می آید، این هم بسته خواهد شد. بلی، حال که مهمان ها همه یک گله برای احوال پرسی بیایند و شما امر کنید که میوه برای شان بخرند!

شخص وارد شده از این احوال پریشان گردیده چون مجسمه چوبی به جای خود خشک می ایستد و به بحر تفکر غوطه ور می گردد . پرده می افتد...

مجلس پنجم:

در سالون مهمانها سفره کلان دراز سفید فرش شده و در اطراف آن خوراکه از قسم انگور و سیب و ناک و خربوزه و شفتالو در بین بشقاب ها مانده و یک عده زیاد از اجسام لطیفه منتظر ورود میزبان خود هستند و در بین خود مذاکره دارند. یکی می گوید:

وزیر صاحب چقدر دیر کردند؟ مگس ها همگی میوه ها را خوردند.

دیگری می گوید:

- خیر است چندان میوه بی هم نیست! بگذار مگس ها بخورند. از خوراک آدم نیست. گمان می کنم که رحمت الله آنها را برای خدا آورده، وجه آن را برای دکاندار نداده. بین همگی گنده و خراب است. همانکه می گویند سیب خر خور همین است!

شخص سوم می گوید:

- به راستی که این میوه از خوردن نیست. به خیال می رسد، وزیر

صاحب از خجالت نمی آیند!

در این حین شخص چهارمی نیاز جان را مؤظف ساخته می گوید:

او بچه برو پدر و مادرت را بگو بیایند. ما همگی مهمان را تنها مانده به اختلاط خود مشغول شدند! مثل مشهور است "طاقت مهمان نداشت، خانه به مهمان گذاشت".

نیاز احمد جان دویده داخل اطاق مخصوص شده به آواز بلند می‌گوید:

- آقا جان مهمان ها همگی چشم به راه شما نشسته اند و شما قرار به اختلاط خود گرم آمدید. آخر مره روان کردند که شما را ببرم!

وزیر صاحب و شخص دیگر که از شنیدن عتاب صدر اعظم در خود فرو رفته بودند به این آواز به خود آمده، بنا به پاس خاطر مهمان‌های عزیز مجبور شدند که به سالون پذیرایی بیایند. هر دو نفر عقب همدیگر، سرها را فرود انداخته با تمام حیرت و تفکر به طرف سالون روان شدند. فضل خداوند که ردیف وزیر صاحب از عقب ملتفت وزیر صاحب شده دید که دامن پیراهن شان از داخل پطلون خارج شده و از عقب بلا تشبیه مثل دامن دریده (ماه کنعان) آویخته شده! به سرعت دویده از عقب سر دست خود را به شانه وزیر صاحب گذاشته آهسته بنا کرد که چیزی به گوش شان بگوید. دفعتاً وزیر صاحب خیال کردند که همانا حکم سبکدوشی شان از حضور صدر اعظم صاحب رسیده و خواستند دست او را از کتف خود محکم بگیرند. به آواز بلند یک فریاد «آه» از دهن شان خارج شد و فرمودند:

خوب شد که حدس من خطا نرفته بود!

شخص دیگر:

- چرا چه خبر است!

وزیر صاحب:

شما هر وقت هر چیز را مسخره می کنید . بده فرمان را که بخوانم!

شخص دیگر:

- فرمان چه چیز را ؟ من که از فرمان خبر ندارم، مگر دیوانه شده

ای؟

- پس چرا به چه سبب، مضطربانه دست خود را به شانه من گذاشته

خیال سرگوشی را داشتی؟

شخص دیگر:

- خیر چیزی نیست. دامن شما از طرف پشت سر از پتلون برآمده

بود! گفتم آهسته برایت بدانانم که دامن خود را جمع کنید تا مهمان ها

مضحکه نمایند و من خجالت نکشم!

وزیر صاحب:

- سخت زور آدم هستی! من خود به غم خود (بز به غم جان کندن

قصاب به غم چربو) والله خیال کردم که فرمان موقوفی من رسید و اینک

به دست من می دهی . بگذار بریم! مهمان ها از خود هستند و هم

می دانند که فیض محمد یک آدم فیشنی نیس! خیر است. اگر خنده

کردند هم حرفی نیست.

ولی آن شخص به سخن خود ادامه داده می گوید:

- وزیر صاحب! خوب نیست که به این اوضاع داخل اتاق مهمانی شویم!

وزیر صاحب: خوب خودت می دانی ، دامن مرا جمع کن!
آن شخص پیشتر آمده، دامن وزیر صاحب را جمع نموده، به داخل پتلون انداخته، دوباره دکمه های پتلون را بسته و هر دو یکجا داخل اتاق پذیرایی می شوند. مهمان ها که خیلی انتظار کشیده اند، میزبان خود را مخاطب نموده متفق القول می گویند :

- ما را از انتظار کشتید! چه خبر بود که از بین تار و سوزن، شما دو نفر به اختلاط خود گرم آمدید و از ما فراموش کردید؟
یک نفر مهمان:

- به راستی اگر نیاز جان را من روان نمی کردم، خدا می داند که بعد خفتن می آمدید یا چه وقت؟

وزیر صاحب قدری به آواز منفعلانه می گوید :
- عفو می خواهم . بیشتر روان شدم که برای پذیرایی شما بیایم. از اتاق خود هم بیرون شدم، لکن زنگ تیلیفون مرا مجبور به مراجعت کرد. واپس شدم، واپس رفته با تیلیفونی وزارت مشغول مذاکره بودم که نیاز جان آمد. سخن را نا تمام مانده به حضور شما آمدم.
یکی از مهمان ها:

- خیر است. ولی قدری پریشانی از جبین چین خورده شما معلوم می شود. خدا نخواستہ باز چه واقعه پیش شده؟

وزیر صاحب:

- خیر است. چیزی حرفی نیست. اگر چیزی باشد، فردا شما هم واقف می‌شوید.

مهمان‌ها از این فرمودهٔ وزیر صاحب پریشان شده، اصرار در اظهار احوال می‌نمایند، ولی وزیر صاحب کتمان سر را ضروری دانسته، لب به سخن نمی‌گشایند و به جواب مهمان می‌فرمایند:

- خیر چیزی نیست. امروز قدری زیاد مشغولیت داشتم و خیلی خسته شده‌ام. از آن سبب آثار خستگی به چهرهٔ من معلوم می‌شود. قارئین می‌دانند که خاطر وزیر صاحب به کدام درجه مشوش است و قلب‌شان چقدر حرکات مضطربانه می‌نماید. به هر صورت میوه را با مهمان‌ها به اتمام رسانده و تکلفاً خود را بشاش و شادان نشان می‌دهند، ولی چهرهٔ‌شان علامات پریشانی را نشان می‌داد و مهمان‌ها دانستند که جناب وزیر صاحب سخت مضطرب هستند. و از آن سبب گمان کردند که ورود مهمان‌ها باعث تکدر خاطر میزبان شده. هر کدام در بین خود با اشارهٔ سر و چشم به همدیگر می‌فهمانند که به چابکی از این بیت‌ال‌حزن خارج شوند. میوه به اتمام می‌رسد و مهمان‌ها، عزم رفتن را می‌کنند. صاحب‌خانه مهمان‌ها را خطاب کرده می‌فرماید:

- به سرعت کجا می‌روید؟ حال وقت مغرب قریب است. چرا برای

تناول غذای شب معطل نمی‌شوید؟

مهمانها:

خیر، هر کدام که از خانه بر آمده ایم، گفته ایم که محض یک ساعت وزیر صاحب و عایله او را ملاقات کرده، واپس می آییم. از آن سبب اطفال خود را نیاوردیم و همگی منتظر می باشند. رفع درد سر شما را کرده، مرخص می شویم. {پرده می افتد.}

مجلس ششم:

ساعت هفت شام است. در یک اطاق کوچک که یک چراغ الکتریک در دیوار زاویه آن بالای یک میز کوچک آویخته شده، یک نفر شخص محترم بالای یک بستر معمولی مستقیماً (به پشت) افتاده و دست های خود را هم بالای پیشانی خود گذاشته گمان می شود به خواب رفته اند. ولی نه چنین است، بلکه به گرداب تفکر و در لجه گرفتار موج تشویر (شرمندگی و اضطراب) هستند که از زیادت فکر سراسر اعضای شان مثل خواب برده معلوم می شود و بعضی اوقات یک یک نفس سرد طویل می کشند که بیننده می داند این آواز از تنفس یک شخص خیلی محزون و گرفتار غم و الم بر می آید. و اگر شخص داخل اتاق نشود، ممکن است الی یک هفته به همین حالت، غریق بحر پریشانی باشند، ولی آمدن رحمت الله آن شخص محترم را از گرداب حیرت به ساحل هوشیاری پرتاب نمود، دفعتاً دروازه اطاق خیلی به شدت باز می شود و رحمت الله با یک مکتوب از صدارت عظمی داخل اتاق گردیده و از آواز دروازه، آن

ذات محترم مجبور شدند که فکر خود را جمع نموده، شخص وارد شدگی را به زیر نظر دقت بگیرند و عتاب نمایند که چرا مغل اوقات شان شده؟ وزیر صاحب: خیرت است که به این شدت دروازه را بهم زدی؟ رحمت الله: الحمد لله خیرت است. یک مکتوب از صدارت عظمی رسیده بود. آوردم که به ملاحظه شما برسد.

وزیر صاحب، چون به مخیله شان همان احوال تلیفونی متمکن شده بود، به حالت اضطراب زیاد که دست های شان هم می لرزید، مکتوب را از رحمت الله گرفتند و او را امر مراجعت داده با اضطراب بی حد سر پاکت گشوده، مطالعه می نمایند. و اگر چه در مکتوب این مضمون نوشته شده بود که:

« عالیقدر جلالت مآب وزیر صاحب به تقریب انعقاد فوق العاده مجلس وزراء به ساعت هشت و نیم به برج شمالی بیابند»، لکن وزیر صاحب چنین فهمیدند که از عهده وزارت مؤقتی بر طرف شده اند! و این احوال پر ملال حواس جناب شان را به درجه مختل ساخت که بیخودانه فریاد نمودند و از فریاد شان شخصی که به اطاق دیگر نشسته بود، متوحش شده، به سرعت داخل اتاق مخصوص گردیده استفسار نمود:

- چرا خیرت بود که اینطور آواز «آخ» به شدت از شما ظاهر شد؟

وزیر صاحب: چرا فریاد نکنم. پدرم هم به فریاد می آید چه جای من؟ ببین فرمان را که چه نوشته. خاک بر سرم باد شد. بعد از این چه خواهم کرد؟ ای طالع چقدر بر گشته شده یی؟ فیض محمد عاجز باید در هیچ وقت استراحت نداشته باشد. همین که قد راست می کنم، از

منجنیق فلک صد منی بر فرقم می خورد که استخوان هایم آرد آرد شود. نمی دانم به این مردم چی کرده ام که همه وقت در صدد ضرر من منتظر موقع می باشند؟ از صبح تا شام جان می کنم و به همگی کار های وزارت خود رسیدگی می نمایم. خدماتی که در اول دوره اعلیحضرت کردم هیچ کدام مورد توجه و مرحمت اولیای امور نشد، یک دقیقه پیش از وقت مقرر از وزارت به خانه آمدم و محکوم به موقوفی شدم. در عهد امان الله همین طور، هر قدر زحمت کشیدم آخر مرا به غیر حق بدنام ساختند. در زمان سقو صرف از ترس جان چند دفعه به ملاقات شیر جان وزیر دربار رفتم همین بلای جان من شد که هر کدام می گویند فیض محمد سقوی است و برای سقو در جشن استقلال درامه تیاتر ساخته بود و نطق ها ترتیب می داد ه و . و . و . می کرده! بابا کمی فکر کنید! جان نگاه کردن فرض است. اگر چنین و چنان نمی کردم حال مرده مرا مثل سردار حیات الله خان^۱ از خندق ارگ می کشیدند. باز آن وقت کی به داد اطفال خرد سالم می رسید؟ و از اینکه فدایی حکومت موجود می شدم چه نفع برای مرده من و اولادم عاید می گردید؟

خلاصه اینکه از این قسم کلمات آن قدر اظهار فرمودند که شخص وارد شدگی تحمل نتوانسته، هی شروع کرد به گریان کردن. این حالت

^۱ سردار حیات الله خان عضد الدولة برادر شاه امان الله خان که در عهد امیر حبیب الله کلکانی به اعدام محکوم شد.

همگی مستخدمین را محزون نمود. رحمت الله به سرعت آمده آقای سلطان جان را خبر نمود که بیاید.

سلطان جان: بلی چه می‌گویی؟

رحمت الله: از برای خدا یک دفعه بیا که بالای برادرت چه حال است؟

سلطان جان: چرا خیرت است؟ من که نماز عصر وزیر صاحب را وداع کردم. الحمد لله خوش بودند. چه واقع شده که به این اضطراب آواز می‌دهی؟ اینک آمدم. پرده می‌افتد...

مجلس هفتم

بعد سه چهار دقیقه سلطان جان آقا از خانه خود که متصل محل وزیر صاحب است، به سرعت روانه و داخل اتاق وزیر صاحب می‌شود. می‌بیند که آقای وزیر صاحب سر برهنه و گریبان کنده به حالت وحشت بالای بستر نشسته اند و شخص دیگر هم به یک زاویه خانه به گریبان کردن مشغول است. و یک مکتوب مقابل روی وزیر صاحب افتاده. آقای سلطان جان از ملاحظه این احوال مدهش و سکت زده، نمی‌تواند چیزی استفسار نماید و آمده پهلوی برادر خود نشسته نظرش به مکتوب می‌افتد. فکر می‌کند که هرچه است به همین مکتوب است. باید اول مکتوب را ملاحظه کند بعد استفسار نماید. مکتوب را گرفته می‌خواند که وزیر صاحب برای شمولیت مجلس وزراء باید ساعت هشت و نیم در

برج شمالی بروند. و غیر این هیچ حرفی نیست. متصلا ساعت خود را می بیند که از هشت فقط بیست دقیقه باقی است. فکر می کند که همین قدر وقت است تا وزیر صاحب لباس بپوشند و روانه شوند. هرچه شد، شد. باید از وزیر صاحب سبب پریشانی بپرسند. طرفه اینکه، وزیر صاحب از شدت حیرت به آمدن سلطان جان آقا و خواندن مکتوب هیچ ملتفت نشده اند. و اینست که آقای سلطان جان به آواز بلند از وزیر صاحب می پرسند:

سلطان جان: وزیر صاحب! وزیر صاحب!

وزیر صاحب: اوه، سلطان جان! برادر! ترا کی خبر کرد که مزاجت هم خوب نبود؟

سلطان جان: چرا خیرت است که به این حالت شما را می بینم؟ وزیر صاحب: خیرت کجاست؟ برادر جان! امروز چند دقیقه پیشتر از وزارت بر آمدم. بعد من والا حضرت صدر اعظم صاحب تلیفون کرده بودند. چون من نبودم دماغ شان سوخته و بی سابقهء جرم و جنایت مرا سبکدوش نمودند. اینک فرمان سبکدوشی من را بخوان.

سلطان جان مکتوب را پیشتر مطالعه کرده، متعجبانه می گوید:
وزیر صاحب! این مکتوب اطلاعیه است که شما را به ساعت هشت و نیم به مجلس وزرا دعوت کرده اند. در این مکتوب از سبکدوشی شما که چیزی نیست. اگر کدام مکتوب دیگری آمده باشد، علیحده هست و هم اگر شما سبکدوش می شدید، چرا مجلس وزرا شما را می خواستند؟

وزیر صاحب دفتمتا مثل شخصی که از خواب بیدار شود و یا از مستی هوشیار گردد، می فرمایند :

- چه نوشته؟

آقای سلطان جان مکتوب را به آواز بلند می خوانند و حضرت وزیر صاحب گوش می دهند و دفتمتاً می فرمایند :

سلطان جان! ترا به خدا همین طور نوشته اند؟

سلطان جان: بلی ، اینک خود شما بخوانید و هم به سرعت لباس بپوشید که وقت تنگ است. تا به وقت موعود برسید.

وزیر صاحب مکتوب را گرفته می خواند که واقعاً سخن سلطان جان صحیح است. از خوشحالی به رخساره برادر خورد بوسه داده می فرمایند :

- خدا عمرت را دراز کند که تو آمدی و ما را از هلاکت نجات دادی. والله که امروز کرامت کردی. پس تلفونی وزارت چرا اظهار کرد که صدر

اعظم صاحب بر من دماغ سوز شده اند؟

و خطاب به سلطان جان می فرمایند :

سلطان جان! شما یک استفسار از تلفونی بکنید و من مشغول پوشیدن لباس می شوم.

سلطان جان تلفون را برداشته از وزارت خارجه استفسار می کند:

- به وزارت! کیس؟

مامور تلفون:

- من مامور تلفون وزارت!

سلطان جان: مامور صاحب! عصر از طرف صدارت عظمی چه احوال رسیده بود؟

تلیفونی: وزیر صاحب را امشب به مجلس وزرا خواسته بودند و ذریعۀ تلیفون استفسار نمودند. به جواب گفتم که بعد حضری به خانه تشریف بردند. از طرف صدارت امر شد که خوب است، بر ایشان احوال بده تا به ساعت هشت و نیم شامل مجلس شوند. و من هم کیفیت را به حضور وزیر صاحب عرض کردم. بعد آن هیچک احوالی نرسیده و مخابره نکرده ام. سلطان جان به حضور وزیر صاحب کیفیت را عرض می کند و وزیر صاحب هم که الحمد لله خاطر جمع شده اند می فرمایند: خیر، من پریشان بوم و مثل مکتوب، احوال تلیفونی را هم بر عکس شنیدم.

سلطان جان: چرا پریشان بودید؟ الحمد لله که خیرت است!

وزیر صاحب: بلی شکر خیرت است. از نادانی و بیعقلی مردم سخت دماغم آشوب کرده بود. ببین حضرت شور بازار از مصر برای من می نویسد که چیزی وجه برایم قرض بفرست. نمی دانم مردم این زمانه مخصوص افغانستان و بالاخص روحانیون چرا اینقدر کوتاه فکر هستند؟ فکر نمی کنند که وزیر خارجه به غیر تنخواه کدام مدخل وجه دارد که به خیر در مصر برای وزیر مختار صاحب قرض بفرستد؟ چند روز که در وقت سقو به خانه شان پناه برده بودیم، بلای جان ما شد که حال خود را از چنگ شان رها کرده نمی توانیم. عجب زمانه بی است!

سلطان جان: نی اینطور ننوشته باشد؟ حضرت شور بازار که به کابل بود اینقدر کوتاه فکر نبود. چه بلایی شده که در مصر دماغش خراب شده؟ بدهید که این مکتوب خنده‌آور را بخوانم و اجازت می‌خواهم جواب آن را بنویسم.

وزیر صاحب: خیلی خوب، مکتوب بالای میز کارم گذاشته شده. بخوان و یک جواب دندان شکن برایش بنویس!

سلطان جان آقا مکتوب را گرفته قرائت می‌کند که حضرت شور بازار از خود وزیر صاحب چیزی نخواست، صرف وجه معاش خود را و از مستخدمین وزارت را خواسته و نوشته که از موعد بودجه چهار ماه گذشته وجه نرسیده و وجه بودجه سابقه به اتمام رسیده به چابکی بودجه نه ماهه سال جاری را بفرستید.

آقای سلطان جان کمی متحیر می‌شود و با خود می‌گوید وزیر مختار که چیزی خراب ننوشته، حق دارد. یک نفر نماینده سیاسی در مملکت بیگانه به مفلسی چطور گذاره کرده می‌تواند؟ حق به طرف اوست. وزیر صاحب چرا امروز احوال را بر عکس می‌فهمند؟ و در این فکر سر خود را متعجبانه حرکت می‌دهد. در این حال وزیر صاحب سلطان جان را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

- خواندی مکتوب آن دیوانه را؟

سلطان جان: بلی خواندم ولی اوشان که از شما قرض نخواستند. صرف در موضوع کم خرجی خود نوشته و حق دارد که بوجه نه ماهه یا

شش ماهه خود را بخواهد، زیرا در مملکت بیگانه به مصرف شش ماه
چطور یک سال امور خود را اداره کرده می‌توانند.

وزیر صاحب: چه می‌گویی؟ چطور نوشته؟

- همینکه می‌گویم همین طور نوشته، اینک بخوانید.

وزیر صاحب مکتوب را گرفته به دقت می‌خواند و به اصل مدعا

حالی گردیده، قه‌قه خنده می‌کنند. و می‌گویند:

- والله سلطان جان! امروز مثلی که بی‌هوش باشم. حضرت شور بازار

چه نوشته و من چه چیز فهمیدم. به راستی سلطان جان! من باید خود را

فحش بدهم که غیر حق چرا بر شخص غایب عتاب بیجا نمودم؟

شخص سوم: والله من هم حیران شدم که وزیر مختار از شما چه

گفته قرض می‌خواهد؟ خیلی کوشش کردم که مکتوب او را بخوانم لکن

به غم مهمان‌ها گرفتار شدیم و ماند. اگر نه اینقدر پریشانی نمی‌کشیدیم.

سلطان جان: واقعا سخت دهشتی گذشت و لازم است یک خیرات

بکنیم که به خیر گذشت.

در اینجا وزیر صاحب از پوشیدن لباس فراغت حاصل می‌کنند و

ساعت هم هشت و نیم است که رحمت‌الله آمده عرض می‌کند بگی آماده

شده و می‌بیند که همگی سر حال و شادان هستند. رحمت‌الله مسرور

می‌شود و سبب پریشانی و فرحت را استفسار نموده بعد از اینکه می‌داند

یک خنده بلندی کرده می‌گوید: شکر هزار بار شکر. والله اگر تا حال

می‌دانستم که زنده هستم یا مرده!

وزیر صاحب: سلطان جان! این مکتوب وزیر مختار را با خود بگیر که از وزارت یک جواب درست برای شان بنویسم. حقیقتاً با ما خیلی زحمت کشیدند و بلکه باعث زندگانی ما و همگی خاندان ما شدند و هم برای معین صاحب از طرف من بگو که بودجه نه ماهه نمی‌شود، لاکن وجه بودجه چهار ماهه وزارت مختاری مصر را به صورت فوری ذریعه وکیل التجار افغانی مقیم پشاور بفرستند. راستی هم از سبب کمی پول بسیار زحمت کشیده باشند. هوش کنی که یادت نرود! فی امان الله من می‌روم که از وقت مقرر عقب نمانم.

وزیر صاحب کلام خود را ختم نموده، از محل خود بیرون شده سوار گادی گردیده رهسپار ارگ می‌شوند و آقای سلطان جان مکتوب را گرفته به خانه خود می‌آید و هر ساعت از اوضاع امروزه وزیر صاحب تعجب نموده با خود می‌خندد..

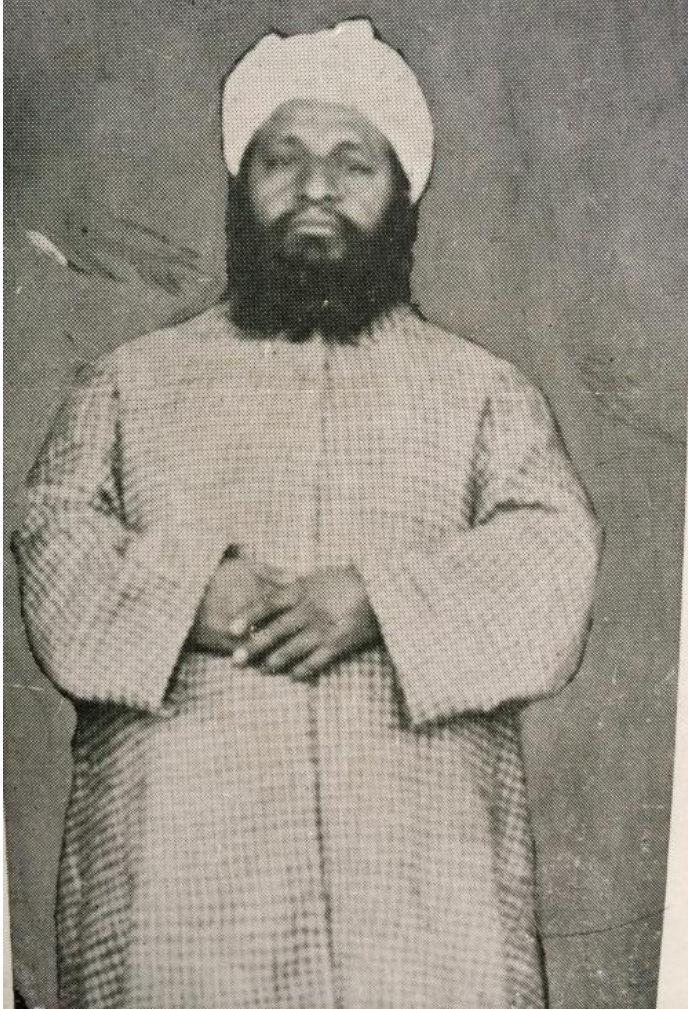
بخش تصاویر و اسناد



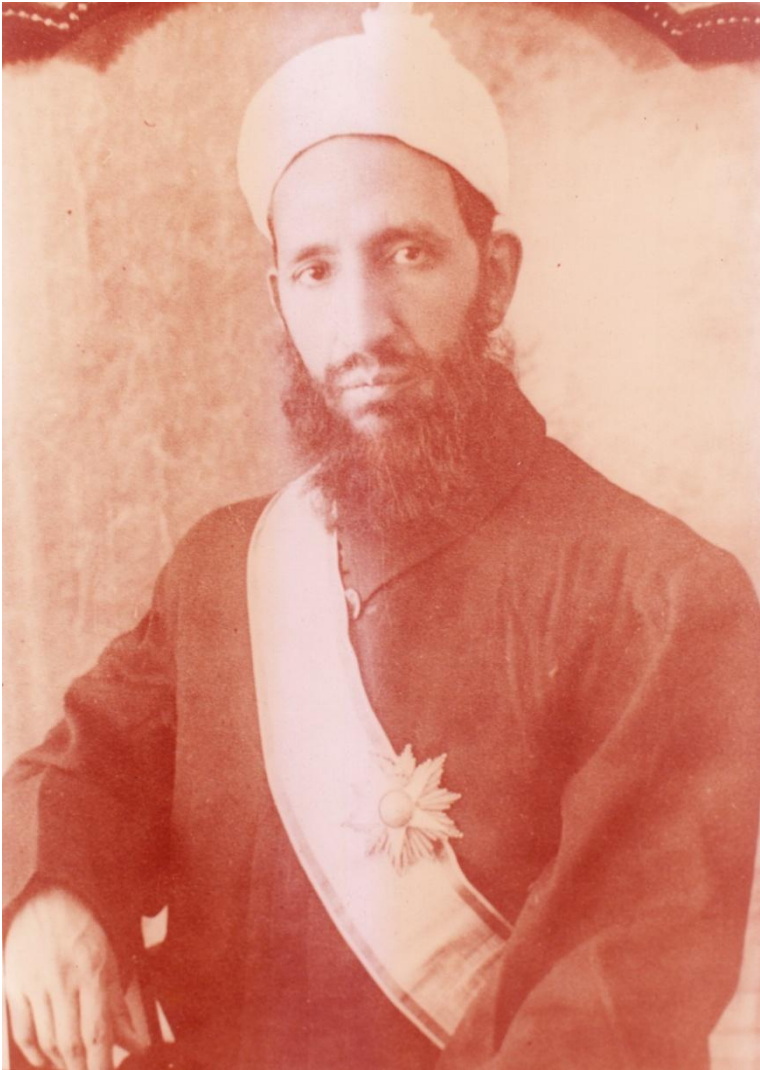
محمد نادرشاه که در عهد او نمایندگی سیاسی افغانستان در قاهره
تاسیس گردید. ۱۳۰۹ هجری خورشیدی (۱۹۳۰م)



ملک فؤاد اول پادشاه مصر که در عهد او شاه امان الله خان به مصر سفر کرد و بعداً معاهده دوستی میان افغانستان و مصر در ۳۰ می ۱۹۲۸م به امضا رسید.



نور المشايخ فضل عمر المجددی (شیر آغا)



محمد صادق المجددی در سال‌های نخست تصدی وزارت‌مختاری
افغانستان در قاهره



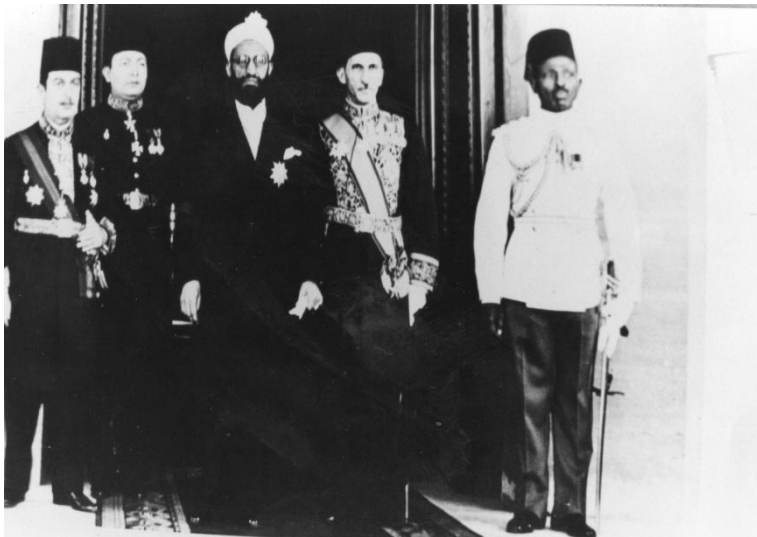
محمد صادق المجددی



محمد ظاهر شاه و ملک فاروق ۱۹۵۰ م قاهره



محمد صادق المجددی، محمد ظاهر شاه و ملک عبد العزیز ۱۹۵۰ م



محمد صادق المجددی در مصر



ملک فیصل در دوران شهزادگی با شماری از مهمانانش، محمد صادق المجددی
شخص سوم در سمت راست



محمد صادق المجددی با ملک فاروق



شیخ محمد المراغی و محمد صادق المجددی



محمد صادق المجددی حین خروج از قصر شاهی در مصر



محمد نعیم خان، المجددی؛ شاه ولیخان و محمد عزیز خان





عبد الكريم قاسم، سيد محمد امين الحسيني و محمد صادق المجددي



محمد صادق المجددي با حبيب بو رقيه رئيس جمهور تونس



محمد صادق المجددی با ملک سعود بن عبد العزیز



محمد صادق المجددی با محمد هاشم ، محمد عزیز و شاه محمود



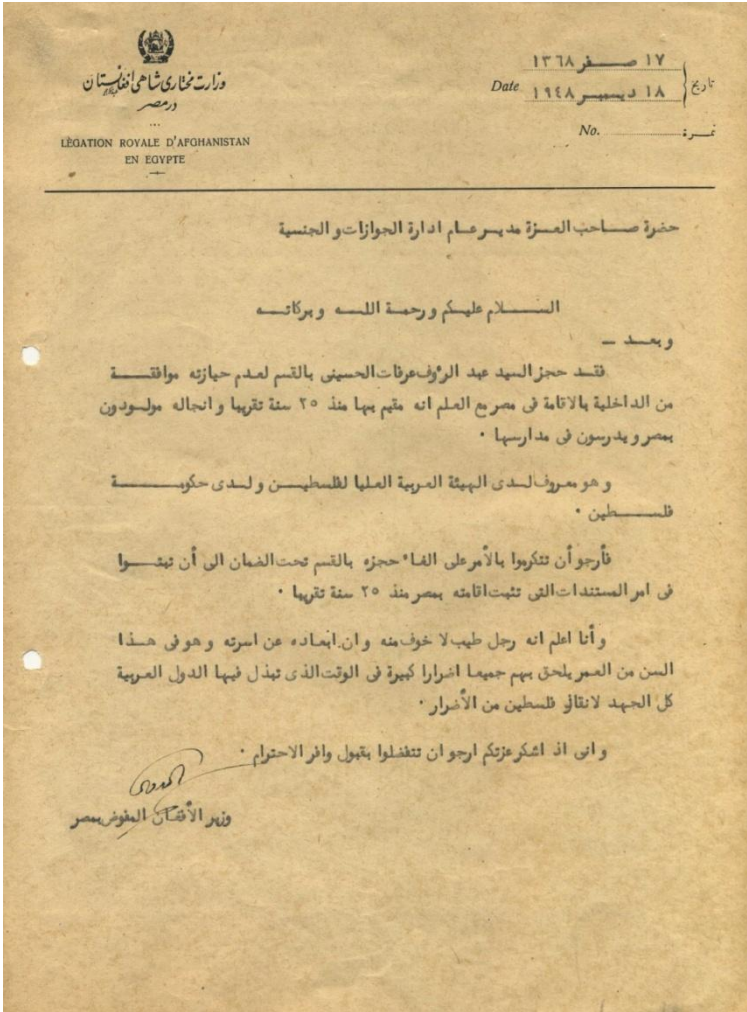
محمد صادق المجددی ، ملک فیصل و محمد ظاهر شاہ



شیخ ازهر ، محد ظاهر شاه و محمد صادق المجددی



ملك فاروق و در عقبش دست چپ محمد صادق المجددى . ١٩٤٨م



نامهء محمد صادق المجددى در مورد پدر ياسر عرفات. ۱۹۴۸م



قیض محمد خان زکریا وزیر امور خارجه. عکس از سالنامهء ۱۳۱۵ ش



حضرت محمد صادق المجددی در آخرین سال های زندگی در مدینهء منوره

١٤٢٨ هـ

وزير المالية السعودية والخبراء الفنيون يقابلون الملك ابن السعود

بيان من سفير افغانستان عن ضرورة العناية بأمر الحرمين

لجنة لمج مع التبرعات عن طريق ائمة المساجد - اكتبات قراء المصري

هم حرية العمل والتعبير
الاربعه من قبل الحكومات العربية
ويجب ان يراس هذه اللجنة
سوا الامير فيصل حتى تضمن
انها نتاج
وان افغانستان شهابا حكامه
مستعدة ان تساهم في هذا
المشروع الجليل وان تؤدي ما
عليها من الواجبات نحو تلك
البقاع الطاهرة . والله نسال
الوحيق .

لجنة لمجع التبرعات بالمساجد
والتي لجنة برئاسة صاحب
القبيلة الشيخ سيد زمران
مراتب عام الشين الله
بوراة الاوقاف ويوكالة صاحب
القبيلة الشيخ عبد الله المرافي
مدير المساجد
المسجد لمجع التبرعات
حصول التبرعات
بوالقراء ((المصري)) ارسال
التبرعات التي تجود بها نفوسهم
الى الحرمين ، ولتكن مع ادراكنا
للحافز للقبيل والجملة التي بيننا
ويهمهم ، والتي ندهقهم الي توجيه
هذه التبرعات الى الكتا ، فلما ترى
انه ما دام رفعة الرئيس الجليل
قد اصعد ردهاءه ، وانك لجنة
التبرعات التي اشار اليها البيان ،
ترى ان التبرعات في يدك فتهته ،
توجدنا لتجود ، وتريضا لها في
ناحية واخذه .

وقا فان ((المصري)) تحول
المالغ التي وصلتته الى ان الى
الحساب الخاص ببيتك مصر ،
الذي قرر رفعة الرئيس فتحته في
نمائه امس ، ويرجو ((المصري))
الذين يريدون التبرع ان يعطوا
للمالغ التي يتبرعون بها الي هذا
الحساب الخاص ببيتك مصر .

تفيدة ، ولو خصصت الحكومة
السعودية نصف رسوم الحج كل
عام لاسلح المقدسات الاسلامية
لم تمت الي ذلك المبالغ التي
يساهم بها المسلمون في مختلف
انحاء الارض لتتم اصلاحات
هامة ولاسنى المسلمون حين
من مختلفين للعالم الاسلامي وتعطين

القاعة الثانية من اكتبات

قراء ((المصري)) لاصلاح الحرم النبوي

- نشر فيما يلي القائمة الثانية من تبرعات قراء ((المصري)) للمساهمة في
اصلاح الحرم النبوي الشريف :
- ١٠٠٠ من خيرة محمد عبد اللطيف فرابي
 - ٢٠٠ من خيرة السيد نعمت خان ابو حسين
 - ٣٠ من خيرة الاستاذ مصطفى ابو حسين القاضي
 - ١٠ من قافل خري
 - ٦٧٠٠ من خيرة الحاج مصطفى طمت
 - ٦ من خيرة علي تيسبي
 - ٥ من خيرة السيدة زريهانم اسماعيل فهمي
 - ٥ من خيرة محمد عيسا الجليل رسي
 - ٥ من خيرة عبد العظيم حسيبي
 - ٥ من خيرة محمود جريك
 - ٥ من خيرة السيد زحره هاتم محمد سلطان
 - ٥ من خيرة علي بقر
 - ٥ من خيرة حمزة توفيق فتاوي بك
 - ٥ من الاستاذ حسني سلمان اعمر بالمصري
 - ٤ من خيرة احمده فدان الشريف
 - ٢ من خيرة الشيخ محمد كرمونديرادان الاستاذ صاحب الامر الشريف
 - ٢ من قافل خير شارع وابراهيم ابراهيم الفرج
 - ١٥٠٠ من خيرة سفير احمد ندا
 - ١٢٠٠ من خيرة رشيد صالح رشيد اللبانية
 - ١ من خيرة عبد العظيم حسين احمد
 - ١ من خيرة احمد يوسف الحاجه
 - ١ من خيرة محمد نعمت دزقي
 - ١ من خيرة فاروق احمده سواد الشريف
 - ١ من خيرة نصر عبد سعيد
 - ١ من خيرة عبد الله سعيد
 - ١ من خيرة عبد القاسم محمد هراس
 - ١ من خيرة عبد القاسم سديوي
 - ١ من محاسبيا الاوقاف بديوان الخليفة
 - ١ من محاسب الاوقاف بديوان الخليفة
 - ٧٢٠ من محاسب حسابات الشرف العقاري بالمقاهرة
 - ١٠٠ من الخيال اسماعيل فتحي
 - ٥٠٠ من خيرة عبد العزيز المومنز
 - ٥٠٠ من خيرة عبداللله ابو الفتاح
 - ٢٣٠ من خيرة نصر محمد قاضي
 - ٣٠٠ من خيرة توفيق فتاوي بك بمدرسة مصر الجديدة الثانوية من مساهمة
 - ٢٤٠ من خيرة ابراهيم احمد البري
 - ٢٤٠ من خيرة تيسبي احمد الرحمن محمد سالم
 - ٢٤٠ من خيرة ابو الحسن حسن عمر نوار
 - ٢٠٠ من قافلة خري
 - ٢٠٠ من خيرة محمد مختار ابراهيم حسين
 - ١٠٠ من قافلة خري
 - ١٠٠ من قافلة خري
 - ١٠٠ من خيرة محمد رسمي سلامة
 - ١٠٠ من خيرة ابو الجيد محمد اسماعيل حنه
 - ١٠٠ من خيرة علي احمد اسماعيل
 - ١٠٠ من مسلم بالمقاهرة
 - ١٠٠ من خيرة محمود المنسي
 - ١٠٠ من خيرة بيزنل توفيق فتاوي بك

جانبا من نيا وكالة الاباء
العربية من مكة ان الشيخ عبد
الله السليمان وزير المالية قد
سار الي الرياض ومعه وكيل
الوزارة والوزير العام والخبراء
فيها ويستشرون بمقابلة جلالة
الملك عبد العزيز آل سعود يوم
سبعة بسبوعه في شؤون المسجد
والقواعد المديرة ابو عبد
حديقه نقل امضاء اللجنة التي
تألفت من جلالة الملك عبد
العزيز آل سعود لفحص حالة
المسجد النبوي

سفير افغانستان

يراسي بالتمثيل باسمي بالحرمين

جياندا من

سعادة السيد

محمد صادق

الجلدي سفير

الافغانستان

التابعة الثانية

اربي ارنا علي

وانا امين الصلاة

في المسجد

المصرية والبلاد السعودية

ان الذي راى ، فاصلاح الحرمين

يشغل بال المسلمين مثل زوسر

كثير بل قد ياتت يوما مشكور

في هذا السبيل في كثير من

المناسبات واصلاح الحرمين يجب

ان لا يقف عند تبديل الاعمال

بخير بل يجب ان تشمل كل

شيء من الخافضة على المسجونين

الافارقة والذرية النبوية المقدسة

وعلى جميع المقدسات من خلاف

ومسعى ومضى عرفات وعلى

الامان التي يزعمها كل مسلم

وتذكر بها جسد نبه العظيم

عليه الصلاة والسلام وجهته

استجابة الخلقين الاوقاف رضى

الله عنهم ، ففي المسعى لا

يتطير المسلم ان توجه اليه

تعالى بكل حواسه فالتبرعات

تقطعها مرشا وطولا واصورات

الباقين تضم الاذان ، وق من

حيث ترمي الجمرات قد ضيعت

المبادر الخاصة بذلك وبمساه

التأثر حتى ان الميدان الذي لا

يتسع لآلاف من الفوف او ثلاثة يقف

فيه عشرات الاوقاف من المسلمين

يوم رمي الجمرات بدونهم بمسعى

وبعضا ولا يتطير النساء ان

يؤدين مناسكهن كما يجب وكان

يتمنى ان يكون هن مكان خاص

في هذه المبادر ، ورسا

الحاجز الخشبي الذي كان يفرض

الحرية والراحة للنساء في الحرم

النبوي قد ازله فليس لا

يتساح وصار المسمى تاذي

والمناسبة تاذي ولا يتطير ان

تؤدي مناسكها امه مطمئنة .

ذلك جدير بالنسك ان تتر

هذا الموضوع جسرودة المصري

القراء فيهم به سمو الامير

الجليل محمد علي وقصد

سرى جدا ان سوا الامير فيصل

قد اخذوا المشروع ومشولية



يشنهاد سفير افغانستان براى جمع اعانه براى حرمين شريفين

۵۸۶

BY AIR MAIL
PAR AVION

عریضه

بخدمت عالیقدر جلالت مآب حضرت سفیر صاحب مصر اعظمیم
عرض بنده چنان است که از او یو کابل مسوم گریویم که عالیبہ حاجی محمد سنی خان منتظم
ریا بل افغانی در مکہ معظمہ فوت گریویدند (إنا لله) ،
بنابرین از حضور صاحبی عرض میدارم کہ بکنہ ریابل منتظمی ریابل افغانی در مکہ معظمہ فوت گریویدند امیر است
کہ بکمال خوشی خبرت گذاری حجاج ختم افغانی مشغول خواہم شد۔

ملاعبہ الحکیم حاجی باشی خطیب مسجد افغانان
کراچی

مختصر سوانح حیات

اسم ولادت : عبدالکیم و ملا عبدالکیم ساکن زیارت گاہ ہرات افغانستان۔
پیدائش : ۱۲۸۶ شمسی در ہرات افغانستان شدہ۔
تعلیم : تعلیم ابتدائی خود از تہذیب خود نمونہ بودہ بعد از ہفت سال در مدرسہ مظاہر العلوم
بتعمیل علوم عربیہ پودا ختم و نیز زبان، علی افغانی، فارسی، عربی، اردو،
سنہی، انگریزی تکلم و کتابت کردہ می توانم۔

ملازمت : ۱۵ آرتاریخ ۱۳۱۸ شمسی در اثر پیشہ باو عالیقدر جلالت مآب
سرور محمد شیخ خان جنرالی قونسل ملی ہندوستان بعدہ حاجی باشی افغانی
در کراچی عہدہ تہذیب حاصل تاکنون وظیفہ محولہ را ایفاء می نمایم قبل ازین در کلام دوائر
دیگر ملازمت نہ کردہ ام۔

حج : ۱۳ شمسی زیارت کعبہ شریف و روضہ اطہر مشرف شدہ ام

عریضہ ای عنوانی محمد صادق المجددی

مورخه ۲۴ دیو ۱۳۲۰

ع. ج. غزنی محمد صادق خان مجدد وزیر مختار

معرضه نبر ۲۰ / ۲۸۸ تاریخی ۴ جدی شاکر شکر بر تعزیت و اچنار مجددی تان

نسبت بوقت علیا حضرت والده مرحومند ما بود کلا حله ام رسید، از مجددی نسبت

نیک تان شمس گردیدیم . چون بقای ابدی خاندان اقدس الهی


بوده و آن را از قافله بریمیت، باد علیه نقصا الهی پادشاهی بوده از

توفیق صبر و شکیبای ملت داریم

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی

بسم الله الرحمن الرحيم

نومبر ۱۸
۱۳۰۴ (۱۷۱۱) ماه رجب
۱۳۱۰ (۱۹۲۱) جمادی الثانی



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه


حاج محمد صادق خان وزیر معارف و غیر نام ما مورین قسوتیه وزارت معارف و اوقاف افغانستان
 در آنجا که عنین خاطر ما نسبت بصحت و وجه آن عزیزان زیاد بوده و خبر گیر از گناهان صادمان که در
 دور از وطن معروف خدمت رسید بر ممرت حضور ما من افرید . باری بوسیله فرمان ما از خبریت
 ما استغفار نموده و ضمناً از سیکه الهی که خدا را نسبت بصحت و رفاه بیت کامل ما حضرت سربران اطمینان
 عزیزان من ! خدمت بولن ابر و پادشاه خودی در دو ، و اتفاق در عهد امور نتیجه مثبت بار می آورد ، پس
 خوش بخت سیکه افرودن که یک طرف در خدمات وطن خرم استوار در آمد و از جانب دیگر اتحاد
 و دینی را در دل و دماغ من پروراند . هر چند این دو مطلب که از طرف ما مورین در نمایا خرم در
 هر گز درده شده و الهی که بتاسخ آن رسیده میرویم اما یادمانی و کمر در آن سو خالی از نفع و اثر
 ندیده . در خدمت کار و امانت اعمار آن عزیزان تمیقن بستیم که در عهد احوال هر چه توفیق شنوات
 کوشان بوده و از اتفاق با همگره خدمت در می نمایند .

در خدمت ما از حد و حد مسئولیت میگذارم که طول آنرا ۱۲۱۵ را با کابل و آن وطن مبارک و میمون گردانیده
 در نمایا خرم خود بسیار در این را نصیب فرمایید

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی

بسم الله الرحمن الرحيم

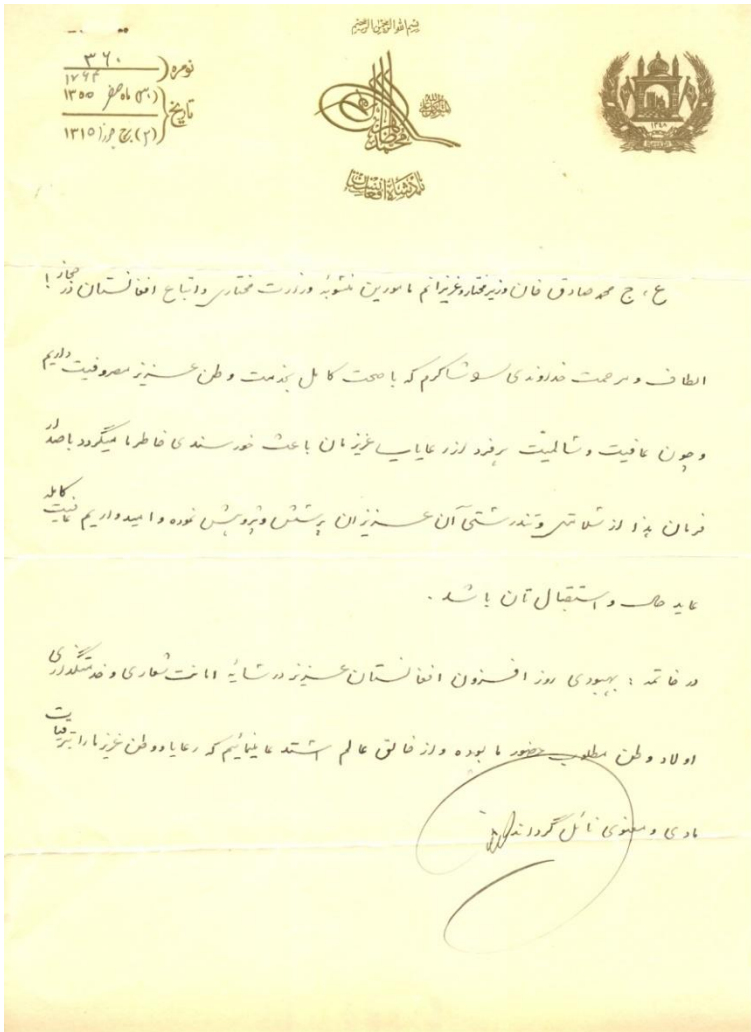
نومبر ۹۱۶
 ۱۳۵۴ (۲۶) ۱۳۵۴
 ۱۳۱۴ (۱) ۱۳۱۴



محمد ظاهر شاه

در چهار |
 ح. ا. ح. محمد صادق خان وزیر مختار و مستیزام امیرین مسئوله وزارت مختار و تاج افغانستان
 با صدور فرمان پناه لاجت و جود و خیریت احوال نامحسوزان که استصلاح زر ان در سده و ۱۰۰
 خورشید خاطر است پوشش و آفتار نوده تمام بریزان اطمینان میدهم که الهی الله درون جزیرت
 و امنیت تکلف آورده و رعایا بر صفت تمام کیم فراخت و کراری مشغول امور است مختار میباشند
 در خاتمه؛ از آنکه عاقله امیرین بدیت و صدقت تمام در امر در سادت اراغی نوده و حضور ارا
 عاقبت کامله حاصل است بریزان اصلاح در ره کرده و شدم جهت بر یک در ناموزین برود ام
 دو ظایف موقوفه آن بدیت تحت امر و انجام باشد

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی



نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی

بسم الله الرحمن الرحيم



نومبر (۱) ۱۳۵۰
تاریخ (۱) ماه رجب ۱۳۵۰
نومبر ۱۳۵۰

در جواب!

عاج محمد صادق خان مجددی وزیر مختار و نماینده امپراتور عثمانی در قندهار و افغانستان
 به سینه فرمان پادشاهت و کلمات آن عزیزان در ستم و بیگانه گریه و غمناک لطیفان سید هم که الله
 با صحت کامل در ستم و بیگانه گریه و غمناک و با کمال استقامت ستمی در ستم و بیگانه گریه
 و ادراد خود در مملکت عزیز افغانستان به درج ارتقا که متبعا از روی ما و لازمه اقتضات عصر
 حاضریت رسیده حاج شهباز محمد خان از سید جیت نوا هم شده باشد .

در خاتمه ؛ از اینکه این فرمان حضور مصادف ایام عید سعید نظر بر سر ما خواهد رسید حیات ما از این
 ستم در روز ستم با صفت و صحت کامل مشغول و نا امید سوگو که خود کجا باشد

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی

بسم الله الرحمن الرحيم



الکلیه العالیه



نومره (۲۹۲) / ۲۴۱۹
تاریخ (۲۵) / ۱۳۵۶ هـ ق
تاریخ (۱۳) / ۱۳۱۶

علیه قدر بکتاب محمد صادق خان مجددی دیر شکار و غیره نام ما مومنین و اتباع بنیستان در حجاز!

بعون الهی و جود ما را نعمت صحت حاصل و با عافیت کامل در فراهی و وسایل دست
ترقیات امور مملکتی مصروف و در نظر داریم که وطن عزیز ما بدراج همتا چنانچه
آرزوی ما و لازمه عصر و زمان است یک آن زود تر نایل گردد.

در اینکه به صحت شما عزیزان میل خاطر داریم بوسید خزان بجا از سلامتی
و عافیت تان استغفار نموده امید داریم که با صحت کامل در اطمینان خاطر
در ایفا و انجام وظایف خود مشغول بوده باشید.
در خاتمه عافیت تامه و موفقیت شما در انجام تکالیف و وظایف تان طایباً.

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



۱۳۰	توضیح
۱۰۹	
۱۳۵	تاریخ (۹) مهر ۱۳۵۴
۱۳۱	تاریخ (۳) مهر ۱۳۱۶

عاجز و کاتب متواضعان محمدی دین محمدی در عزیزانم امیرین وزارت معنوی و آماج دانشگاهتان در نجاران
 نظریس و تعین خاطر که بصحت شما عزیزان در لایم و اسلح از احوال خیریت آن برسترت حضور
 بی انزلی را با بنویسد از غایت شاکستف ر در آنکه بیطلف خود در آن دیدیم سلامت حاصل
 نشد ط خاطر در فراری و سائرتی وطن که غایب ازال است شغولیم شما اطمینان میدیم دهه دویم که
 در زمینه تفریبات عصری و اساسی سلامت خیریه بیشتر جیب توجه به سلامت توسعه صرف توجه به تفریبات
 او داد وطن است چه برسد پر در این حال ازال وطن است نزارح سلامت که از سر چه گرفت
 و تباری نمود.

لذا ارا در فرود بیم که بکون آنگی در راه توسعه صرف وطن در نهایت وسیعی برده است آری زمین
 سعادت می جبهه پرورش او داد وطن و خیریت سلامت خیریه متفق صرف است که کار کرد
 در خانه که در خدمت شما را مستند و با نیا سے دلائل آن موافق میجو است

بسم الله الرحمن الرحيم



جمهوری اسلامی ایران

تاریخ: ۱۳۵۰/۱۹۶۷
شماره: (۸) ۱۳۵۰
تاریخ: (۱۱) ۱۳۱۰

ع. ج. محمد صادق بن محمدی در تبریکات و عزیزانم مؤمنان صوبه وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بفضل حضرت زین العابدین (ع) و وجود امام محمدتقی (ع) حاصل و باعانت کامل پرستار حضرت در تمام سعادت عزیز خوس
بنا به نصب و تعیین است سرور و سر میباشیم.

چون صحبت و محبت ما عزیزان همیشه علاقه نظر داشته و استطلاع از احوال خیریت شما را
انتهاج و سرور حضور ما میگردد لذا از محبت و سلامتان استغفار و در آرزویمیم که در تمام سلامت


موند و در این سوگواری خود همیشه سوختن و گمیا بپسند.

در خانه، بنام سید بنی هاشم حضرتان حضورم صدارت با تمام عید سعید اخیر بر سرتان خوار گردید

عید سار از برای سید بنی هاشم

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۹۶۴/۱۱۰
تاریخ (۱۱) ماه ۱۳۶
(۱۸) بهمن ۱۳۴۰



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تاج محمد صادق خان مجدّد جو زبیر شمار و عسکر زانیم ما مورین و اتباع افغانستان در حضور تاج

نظر تعلق خاطر که بصیحت شما سسر زان در ایم و اطلاع از احوال سلاسی تان موجب خوشنودی حضور

شود ، این است که بوسیله فرمان خدا از صحت و سلاسی شما پرسش و پرسشش نموده و از میکر به فضل

بری تعالی با صحت و سعادت کاکه مسرود فرامی و سالی سسرقت مکتب بوده و وقت عزیز تان را

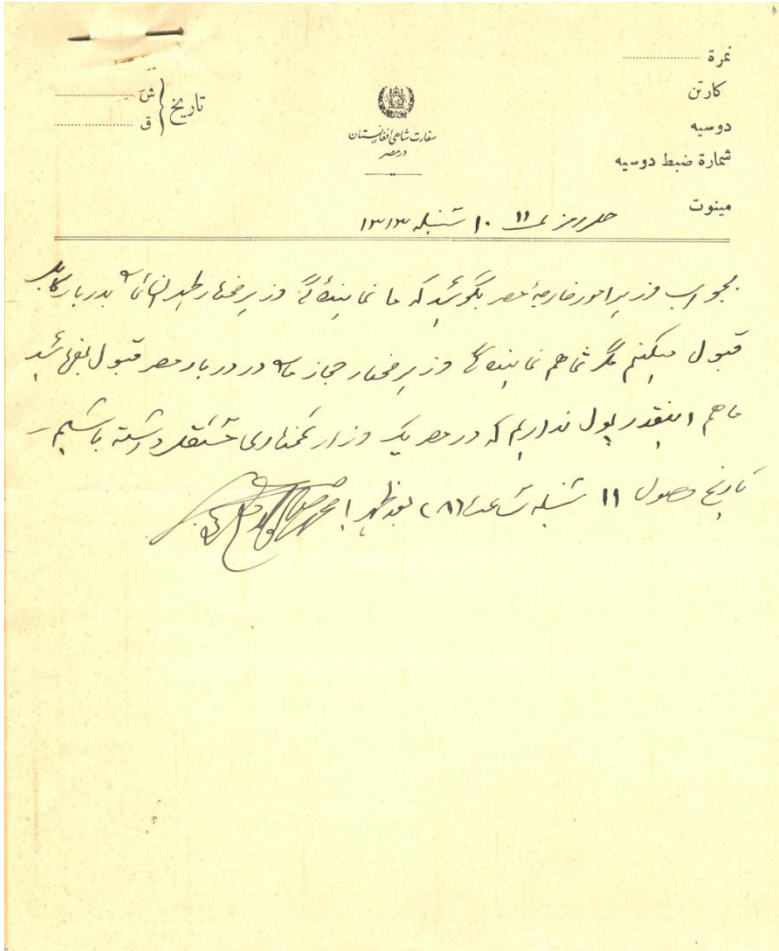
احییت تمام بر ناهیت و آسوده عالی امر ارحامیت دارند شما را اطمینان میدهم -

چون روز خوشین استقلال در شرف حلول است ، لذا این روز فرخنده را بهر شما تبریک

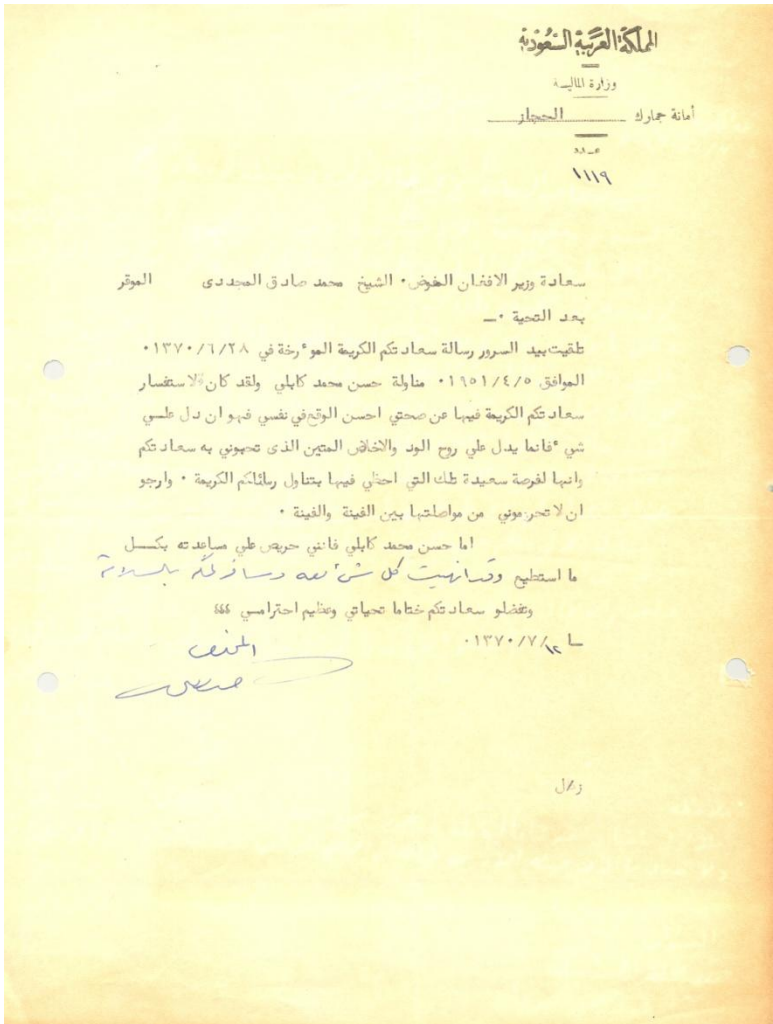
گفته از خدای متعال درخواست نمائیم تا در پر جو ترقی و اعلاای وطن سسر زان بهر سسر

ایام محبت را بخوشی گذرانید

نامه ای از محمد ظاهر شاه عنوانی محمد صادق المجددی



نمونه ای از دستنویس محمد صادق المجدیدی و امضای او



نامهء ملك فيصل عنواني محمد صادق المجددي

آل خلیفه
عبدالله بن عیسیٰ

البحرین : تحریر آبی ۷ شعبان ۱۳۶۷ - ۱۴ یونیه ۱۹۴۸

حضرة الأخ الکریم صاحب السماة الشیخ محمد المجددی
وزیر الأعلیٰ المفوض بمصر و المملكة العربیة السعودیة المحترم
القاهرة (مصر)

بعد تقدیم واجب التحية و فائق الاحترام .

بأسعد ساعده تضرقتنا بویرود کتابکم الکریم المؤرخ ۲۳
رجب ۱۳۶۷ - ۱ یونیه ۱۹۴۸ و قد سرنا و وصلکم الی مصر بالسلامه
و حمدنا الله علی ذلك . لم نزل نذکر الاجتماع بسماعکم نرجسو
ان نسمع عنکم - دائماً - الأخبار الماره كما نرجو ان نسمع بالاجتماع
بسماعکم مرة اخرى .

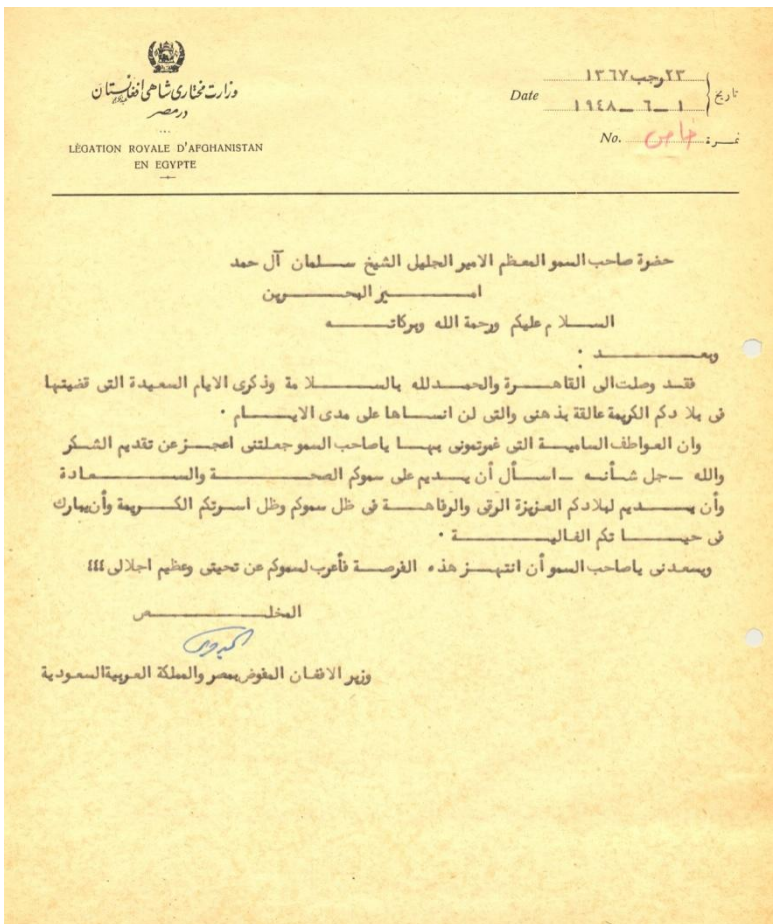
و ختاماً نتمنى لسماعکم الصحة و السرور . و تقبلوا منا
تحیاتنا الخالصه و عظیم احترامنا بنا

الخلی


نامه عبد الله بن عیسیٰ از اعضای خانوادهء حاکم آل خلیفه در بحرین

سلطان باهر الخانيه
 حاكم البحرين
 من سلمان بن محمد آل خليفة
 الرقم ٨٤٦ / ١٢٦٧
 التاريخ ٣ شعبان ١٢٦٧
 ٨ جون ١٩٤٨
 العريضة العمومية
 حفظ الام
 من سلطان باهر الخانيه الى فضة جناب اللفظ الكرم محمد صديق وزير ارفغان المغوض في مصر والمملكه
 بعد السلام عليكم ورحمة الله وبركاته . بيد السرور تلقيت كتابكم الكريم ٢٤ رجب ١٣٦٧ / ١ / ١٩٤٨
 الذي عبرتم به عن مودتكم للاسك في ذلك وعن المدة القصيرة التي اجتمعنا بهم في بلادنا
 البحرين انظرنا من دواعي السرور والقطم ذلك الاجتماع وانما نرجوه جلي وعلى ان يوفق الجميع
 لما يحب ويرضاه . ونرجو مواصلة كتبكم المبشرة عن راحتكم وسروركم واولادكم الكرام . هذا ما لزم
 ودمتم في خير وسلام
 سلمان بن محمد

نامہ شیخ حمد بن سلمان (١٨٩٤-١٩٦١م) امیر بحرین جد
 (پدر کلان) پادشاه کنونی بحرین، عنوانی محمد صادق المجددی



نامهء محمد صادق المجددى به امير بحرين



يکی از بریده های هفته نامه «المصور» که اشعار می دارد وزیر مختار افغانستان ایام رخصتی اش را در حجاز سپری می کند.

منابع و مآخذ مقررہ ، رسالہ و ضمیمہ آقا :

- ۱- آرشیف سفارت افغانستان در قاهره
- ۲- خاطرات سیاسی محمد صادق المجددی
- ۳- الطود الشامخ اثر محمد صادق المجددی
- ۴- سراج التواریخ ، جلد چهارم ، بخش دوم
- ۵- خاطرات استاد خلیل الله خلیلی ناشر سبا کتابخانه
- ۶- العلاقات الأفغانية المصرية فی مرآة الوثائق والصور
- ۷- معاهدة مودة و صداقة ملک افغانستان و ملک مصر

کتاب های چاپ شده (از طرف سفارت افغانستان در قاهره

سال های ۱۳۹۳-۱۳۹۶ هجری قمری (2014 - 2017) (ح)

- ۱- سید جمال الدین افغانی او د افغانستان نومیالی
- ۲- أثر الإسلام فی العلوم و الفنون
- ۳- دژ الموت
- ۴- تعصب ویرانگر تمدن ها
- ۵- نظرة عابرة إلى لغة البشتو
- ۶- عربی عامیانه در حوالی بلخ (نخستین تحقیق)
- ۷- العلاقات الأفغانية المصرية فی مرآة الوثائق و الصور
- ۸- تاثیر اسلام بر فلسفه و هنر
- ۹- راز و نیاز (المناجاة)
- ۱۰- ملک شعراء أفغانستان؛ قاری عبد الله خان
- ۱۱- صرخة عبر القرون و سبع قصص أخرى
- ۱۲- الرد علی الدهریین
- ۱۳- کابل در پرده های تاریخ
- ۱۴- بررسی فرایند نوستالژی در شعر استاد خلیلی
- ۱۵- لندی
- ۱۶- آرامگاه بابر
- ۱۷- ماهیة المنظمات الدولية غیر الحكومية

- ۱۸- العلامة صلاح الدين السلجوقى (آراء و أفكار)
 ۱۹- خوشنويسان
 ۲۰- أفغانستان بين قرنين
 ۲۱- سيد جمال الدين افغانى و نخبگان افغانستان
 ۲۲- استراتيجيات المنظمات الدولية
 ۲۳- افغانستان و اللغة العربية عبر العصور
 ۲۴- د دين خو ستورى
 ۲۵- د ادب خو ستورى
 ۲۶- تنديسى بر چكاد آزادى
 ۲۷- افراط در دين و زندگى
 ۲۸- دور المنظمات فى حماية حقوق الإنسان
 ۲۹- پښتو څنگه وروزو؟
 ۳۰- عديم شغنانى
 ۳۱- ابن بطوطة فى افغانستان
 ۳۲- الفقهاء للمغانيون فى بغداد
 ۳۳- علامه سلجوقى نويسندهء مقتدر و عاليمقام
 ۳۴- المياہ الافتراضية
 ۳۵- العوامل المؤثرة فى عملية صنع القرارات
 ۳۶- عاهلان و شعبان
 ۳۷- گازرگاه مدفن پير هرات
 ۳۸- د شرق نابغه
 ۳۹- حكايات و روايات
 ۴۰- در مورد رسالهء نيچريه

- ۴۱- سیره النبي صلى الله عليه وسلم
- ۴۲- تجلى الله فى الافاق والآنفس
- ۴۳- داپين وات
- ۴۴- محمود طرزى راند الصحافه الأفغانية
- ۴۵- دوازده جستار
- ۴۶- د افغانستان د خلکو د جهاد ادبيات
- ۴۷- کتابشناسى محمود طرزى
- ۴۸- يادى از شهيد مولانا عبید الله صافى
- ۴۹- نقش محمود طرزى
- ۵۰- آيين اختلاف در اسلام
- ۵۱- ديباچه ها
- ۵۲- خاورميانه بعد از بهار عربى
- ۵۳- متن اصلی رسالهء «نيچريه»
- ۵۴- مولانا منصور انصارى
- ۵۵- افكار شاعر
- ۵۶- احوال و آثار استاد عبد الحى حبيبي
- ۵۷- يادداشت ها در تاريخ صنايع افغانستان
- ۵۸- دوى تليپاتى خيرى
- ۵۹- شاعر افغانستان المعاصر؛ الأستاذ خليل الله خليلى
- ۶۰- حقوق اساسى، ادارى و بين المللى در اسلام
- ۶۱- از بلخ تا قونيه
- ۶۲- افغانستان په نولسمې پېړۍ کې
- ۶۳- افغان، افغانستان او اقبال

- ۶۴- کلتور پوهنه
- ۶۵- ترجمه معانی و تفسیر سوره کهف
- ۶۶- السلاطين الغزويون
- ۶۷- معاهدة المودة و الصداقة
- ۶۸- نيچريه د سيد جمال الدين افغانى لومړنى چاپ شوى رساله
- ۶۹- تجديد الفكر الدينى بين جمال الدين و إقبال
- ۷۰- سدهء سيد در روزنهء سراج الأخبار
- ۷۱- جادهء افیون
- ۷۲- پنج خطابه
- ۷۳- آواز
- ۷۴- حقوق زن در اسلام و غرب
- ۷۵- رد المسح على الجوربين .
- ۷۶- مقالات الندوة العلمية (مصرية فى بلاد الأفغان)
- ۷۷- عبقریان او نورى قصى
- ۷۸- کابليان او کابلستان
- ۷۹- منتخب شعرونه
- ۸۰- خاطرات ظفر حسن ايبيک
- ۸۱- فرمانروايان افغانستان
- ۸۲- وقایع مهم افغانستان
- ۸۳- شفيق له امامت نه تر صدارته
- ۸۴- شفيق از ولادت تا شهادت
- ۸۵- محمد موسى شفيق کتابات ، حوارات و خطابات
- ۸۶- کويت؛ کشور کوچک با امکانات بزرگ

- ۸۷- په پښتو ادب کې نوی شعر
- ۸۸- محمد صلی الله علیه وسلم لوی پیغمبر
- ۸۹- بگرام
- ۹۰- بیدارگر عصر
- ۹۱- نیچریه
- ۹۲- د پروفیسور خدمتگار د چاپي آثارو لنډه پیژندنه
- ۹۳- تأثیر فکر الأفغانی فی فلسفة إقبال
- ۹۴- موسم هجرت سوی شمال
- ۹۵- از قاهره به کابل (کتاب حاضر)
- کتاب های آماده چاپ:
- *- اکبر نامه
- *- غبار خاطر (د زره لړی)
- *- سر حد او افغانستان
- *- الرد علی الوردی

يا ولسٽ